

حقوق تاریخی و کاربرد زور در حقوق بین‌الملل (مبانی نظری و تجربه عملی - استان خوزستان و سرزمین کویت)

مهدی عباسی سرمدی*

چکیده:

حقوق تاریخی از جمله مفاهیمی است که مورد استناد قابل ملاحظه دولت‌ها برای تبیین و توجیه روابطشان با یکدیگر قرار می‌گیرد، در حالی که در ابتدا شاید چنین به نظر برسد که در نظم بین‌المللی معاصر جایی برای ادعاهای تاریخی با آثار و نتایج حقوقی در زمان حال وجود ندارد، اما علیرغم این جنبه کاربردی، مفهوم حقوق تاریخی چندان روشن نیست و حدود و ابعاد آن چندان مشخص نمی‌باشد به ویژه زمانی که مفهوم مذکور با مسئله بحث‌انگیز دیگری یعنی مسئله کاربرد زور در نظم کنونی، گره خورده، دامنه تعارض بین آنچه که طبق نصوص "قانونی" این نظم، ممنوع اما به لحاظ اصول استثناء بر قواعد آن "مشروع" است، افزایش می‌دهد و در عمل وسیله‌ای برای برهم زدن "نظم موجود" (*Statu Quo*) می‌گردد. بدین ترتیب علت انتخاب، نوآوری، حیطة و هدف بحث کاملاً مشخص می‌شود، به ویژه هنگامی که در محک دو تجربه اخیر مخاصمات مسلحانه در منطقه (جنگ تحمیلی و تهاجم به کویت) قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: حقوق تاریخی، قاعده تصرف مؤثر، کاربرد زور، مشروعیت، قانونیت، خودمختاری (تعیین سرنوشت خود)، استعمارزدایی، اشغال نظامی، وضع موجود

مقدمه

توسل به وقایع تاریخی برای تبیین یک ادعای حقوقی ارتباط ساده‌ای بین دو رشته از علم یعنی تاریخ و حقوق را تشکیل نمی‌دهد بلکه تدوین جنبه‌های حقوقی رویدادهای گذشته به منظور استیفای یک حق تضييع شده تاریخی در زمان حال است.

علی‌رغم ارائه این نمودار کلان از حقوق تاریخی، در عمل تلفیق و به ویژه شفاف‌سازی جنبه‌های حقوقی - تاریخی یک قضیه یا یک ادعا همواره مشکل و گاه غیر ممکن می‌نماید. زیرا هنگامی که حل و فصل یک اختلاف یا دعوی اساساً به شناخت واقعیت آن وابسته است و در حالی که تحصیل شناخت در مورد قضایای "جاری"، به آسانی امکان پذیر نبوده و بسیاری از پرونده‌های طولانی دادرسی‌ها ریشه در همین معضل دارد، به طریق اولی شناخت وقایع تاریخی با سختی‌ها و مشکلات مضاعفی مواجه می‌باشد.

اما در مورد قضایای "حقوقی تاریخی" مسئله فقط به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه اساساً مفهوم، جایگاه، حدود و نتایج عملی این حقوق - علی‌رغم استناد مکرر دولتها - نیز در دکترین چندان شفاف نیست، بنابراین جای شگفتی نیست که مثلاً در آثار مکتوب فارسی و حقوقی در زمینه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران یا علیه کویت کمتر به این حقوق اشاره شده یا اساساً توجهی به آن به عمل نیامده است.^۱ آثار حقوقی در زمینه مباحث بنیادی نظیر قاعده امره "عدم توسل به زور در روابط دولتها" نیز دلیل دیگری بر این واقعیت است. بدین معنی که در آثار مذکور، تمام استثنایای قانونی و غیرقانونی مشروع و غیر مشروع که دولتها در توجیه توسل به زور - علی‌رغم آن ممنوعیت - داشته‌اند، همه احصاء گردیده است،

۱. این نقص حتی در آثار برجسته حقوقی و لاتین - به ویژه در زمینه جنگ تحمیلی - نیز وجود دارد. به عنوان مثال نگاه کنید به:

Ige F. DEKKER & Hary H.G. post (ed), *The Gulf War of 1980 – 1988, the Iran-Iraq War in International Legal Perspective*, Boston/London; Martins Nijhoff. Publishers, 1992, pp.7-97.

اما از استثناء ناشی از حقوق تاریخی که به نوبه خود ریشه در یک اصل بنیادی تری دارد - و مورد بحث قرار خواهد گرفت - سخنی به میان نیامده است.^۱

بدین ترتیب علت و حیطة بحث مشخص می‌شود. به عبارت دیگر در پژوهش حاضر در پی آنیم تا ابعاد مختلف حقوق تاریخی و نتیجه آن را در زمینه کاربرد زور بررسی کرده و این بررسی‌ها را در پرتو تجارب اخیر یعنی دو جنگ عراق علیه ایران و کویت که به عقیده برخی حقوق دانان نقطه اوج آزمون بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل در عمل بوده است^۲ به محک بگذاریم.

برای نیل بدین مقصود، مباحث را در دو بخش پی می‌گیریم.

الف - مبانی تئوریک حقوق تاریخی و کاربرد زور

ب - ادعاهای سرزمینی رژیم سابق عراق نسبت به خوزستان و کویت و توسل به زور علیه دو کشور همسایه (ایران و کویت)

الف - مبانی تئوریک حقوق تاریخی و کاربرد زور

۱- مفهوم حقوق تاریخی: این حقوق در واقع تجلی و نمونه استمرار حقوق عرفی یا حقوق بین‌الملل کلاسیک در حقوق بین‌الملل معاصر است. زیرا بیانگر ادعاهای سرزمینی دول در نظم کنونی است. نظمی که بر بنیان منشور سازمان ملل متحد و اسناد ناشی از آن پی نهاده شده و احترام به "تمامیت ارضی" دول از اصول

۱. از جمله آثار خوب در این زمینه منابع ذیل می‌باشند:

نسرین مصفا و دیگران، مفهوم تجاوز در حقوق بین‌الملل، زیر نظر جمشید ممتاز، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی (مرکز مطالعات عالی بین‌المللی)، ۱۳۶۵؛ محمود مسائلی و عالیه ارفعی، جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل، زیر نظر محمد رضا دبیری، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱، صص ۶۸-۲۳.

۲. به عنوان مثال نگاه کنید به مقاله رئیس‌الجزایری الاصل دیوان بین‌المللی دادگستری، پروفیسور محمد بنجاوی با مشخصات ذیل:

M.BENDJAOUI, "The Gulf war of 1980-1988 & the Islamic Conception Of International Law", in : DEKKER & post, op.cit, pp.277-299.

خداوند ناپذیر دوام و بقای نظم مذکور است. لذا سؤال این است که در برابر سد استوار اصل «رعایت تمامیت ارضی»، دولت‌ها با چه توجیه حقوقی، موفق به عبور از این مانع یا موفق به «سدشکنی» می‌شوند. رهیافت به توجیه مذکور چیزی جز تمسک به حقوق عرفی برای گذار به حقوق بین‌الملل معاصر و انطباق با نظم موجود نشان نمی‌دهد. در واقع دولت‌ها برای به کرسی نشاندن ادعای خود براساس حقوق تاریخی، ناگزیر به توسل به یک قاعده عرفی حاکم بر نظم استعماری یعنی «تصرف یا کنترل مؤثر و بادوام» در یک دوره تاریخی مشخص می‌شوند. اما برحسب اوضاع و احوال و سرزمین مورد مناقشه، به اصولی نظیر «جانشینی دولت‌ها»، «حق خود مختاری مردمان» و «حق استعمارزدائی» که از اصول بنیادین و شناخته شده نظم مبتنی بر «نفی استعمار» و در نتیجه حقوق بین‌الملل معاصر است، نیز تمسک می‌جویند. بدین ترتیب نتیجه مستقیم استناد به «حقوق تاریخی»، اثبات «تصرف مؤثر» سرزمین مورد مناقشه در گذشته و به لحاظ تاریخی از سوی دولت مدعی است. لذا مفهوم آن نیز در تبیین مفهوم این قاعده نهفته است.

۱-۱- مفهوم قاعده تصرف مؤثر

الف - به لحاظ شکلی

قاعده مذکور یکی از شیوه‌های تصاحب سرزمین و به لحاظ حقوقی بحث‌انگیزترین آنهاست. زیرا منوط به تأمین شرایطی است که آن را به وضوح از سایر شیوه‌های تصاحب سرزمین اعم از بلاصاحب یا متعلق به یک دولت، متمایز می‌سازد. اما قبل از اینکه به این شرایط بپردازیم باید خاطر نشان سازیم که «تصرف مؤثر» را نباید همانند با شیوه تسخیر یا اشغال جنگی دانست. زیرا ورای همه تفاوت‌ها، نتیجه حاصل از اعمال هر یک از این دو شیوه نیز متفاوت است. اولی بر «وجود» یا «تشکیل دولت» دلالت دارد. در حالی که دومی یعنی تسخیر یا اشغال جنگی، «ادغام» یا «امحاء دولت موجود» در حقوق بین‌الملل کلاسیک را پس از خاتمه حقوقی جنگ بازگو می‌نمود. در حالی که امروزه دارای چنین اثری نیست.

ب - به لحاظ ماهوی

اكتساب سرزمین به شیوهٔ "تصرف مؤثر"، از قانون روم راجع به اکتساب اموال تأثیر پذیرفته است. بر این اساس هرگونه قبض و تصرفی باید در پی یک بیانیۀ «قبلی» مبنی بر قصد و نیت تصرف کننده به عمل آید. دو شرط معنوی و مادی مذکور به همراه اصالت یافتن «حاکمیت» دول از یک سو و افول قدرت پاپ از جمله در زمینۀ تخصیص سرزمینهای بلاصاحب که عصر طلایی آن مصادف با اکتشافات بزرگ قرن پانزدهم بود، از سوی دیگر سبب شد که به ویژه از قرن ۱۷ "قاعدهٔ تصرف" در رویۀ دول اروپایی انعکاس یابد و در واقع در خدمت این دول در توسعهٔ ارضی یا استعمارگری درآید.^۱ بالطبع حقوق قراردادی نیز از رویۀ مذکور تأثیر پذیرفته و سند نهایی کنفرانس ۱۸۸۵ برلن^۲ در مورد قارهٔ آفریقا چیزی جز تدوین شرایط قاعدهٔ تصرف و در نتیجه رسمیت بخشیدن به نظام مستعمراتی نبود.

نکته قابل توجه اینکه زوال این نظام، پویایی قاعدهٔ مذکور را از بین نبرده و تأثیرگذاری آن در قالب دیگر اما مثبت‌تر ظاهر گردید به نحوی که کنفرانس آدیس آبابا در ۱۹۶۳^۳ بر تعیین مرزهای دول جدید و برآمده از جنبش استعمار زدایی در پرتو قاعدهٔ مورد بحث صحه گذاشت و بدین ترتیب "اصل خدشه ناپذیری مرزهای به ارث رسیده از استعمار"^۴ تثبیت شد. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در حل

1 . N-E., GHOZALI, Les Zones d'Influence et Le Droit International Public, Préface du professeur C.CHAUMONT, Alger: office des publication universitaires, pp. 83-94.

۲. برای آگاهی از متن نگاه کنید به:

C.A.COLLIARD et A.MANIN, Droit International et Histoire Diplomatique, Documents Choisis, Paris: Edition, Montchrestien, 1971, pp. 434-444.

۳. این کنفرانس سرانجام با تدوین «منشور اتحادیه آفریقا» خاتمه یافت. برای آگاهی از متن منشور مذکور نگاه کنید به:

Ibid, pp.604-610

4. Uti Possidetis

اختلافات مرزی بین بورکینافاسو و مالی در سال ۱۹۸۶ این اصل را براساس قاعده "تصرف" اعمال نمود.^۱

ملاحظات فوق استمرار حقوق بین‌المللی کلاسیک را از رهگذر قاعده "تصرف مؤثر" در حقوق بین‌الملل معاصر به خوبی نشان می‌دهد. اما کارآیی این قاعده در انطباق با نظم معاصر در ارتباطی تردید ناپذیر با اصولی کاملاً متفاوت از نظم قدیم نظیر «حق استعمار زدایی»، «حق خودمختاری مردمان» یا «جاننشینی دولتها» قرار گرفت که حتی برخی از آنها نظیر «حق خودمختاری مردمان» در زمره قواعد آمره *Jus cogens* به حساب می‌آیند.^۲ تأمین این حق از طریق آن کارآیی، "تشکیل دولت حاکم و به لحاظ بین‌المللی قابل شناسایی"^۳ را در بر خواهد داشت. اما به لحاظ حقوقی کارآیی قاعده تصرف مؤثر تحت تأثیر دو شرط تحقق آن - که در فوق اشاره شد - نیز می‌باشد. به همین دلیل علیرغم اینکه سند مورخ ۱۸۸۵ برلن بر شرط "اعلام قبلی تصرف" صراحت دارد اما بخشی از دکترین آن را یک شرط "اضافی" تشخیص داده و بدین ترتیب ارزش "عرفی" اش را زیر سؤال می‌برد. به هر حال حداقل می‌توان پذیرفت که عدم تأمین این شرط نمی‌تواند از اهمیت و اصالت قاعده تصرف مؤثر بکاهد.^۴ در مقام مقایسه می‌توان به حقوق عرفی جنگ در زمینه اعلان رسمی و صریح شروع جنگ اشاره کرد. براساس ماده ۱ کنوانسیون سوم ۱۹۰۷ لاهه، دول متعهد شدند که بدون اخطار قبلی و صریح در قالب یک اعلان جنگ با بیان دلایل و یا در قالب اولتیماتوم به عنوان پیشنهاد نهایی جهت ممانعت از بروز جنگ، مخاصمات را آغاز نکنند. در جنگ

1. CIJ, "Affaire du Différend Frontalier Burkina Faso-République du Mali", Arrêt du 22.12.1986, Recueil 1986, p.565 et s.

2. M. STARITA, "L'Occupation de L'IRAQ". In: RGDIP, 2004, pp. 902-905; Héctor GROS ESPIELL (Rapporteur spécial), Le Droit à L'Autodétermination; Application des Résolutions de L'Organisation des Nations Unies, New York: 1979, p.11.

3. GHOZALI, op.cit, p.283.

4. C.PA, "L'Affaire de L'Ile de palmas", le 4 avril 1928, p.868,

جنگ جهانی اول مسئله اعلان جنگ در مجموع رعایت شد ولی بعد از آن در موارد متعددی این مسئله با امتناع دولت‌ها مواجه گردید به ویژه آنکه با تصویب معاهده ۱۹۲۸ پاریس (پیمان بریان - کلوگ) و الحاق کشورها به آن، گرایش به اجتناب از اعلان جنگ در رویه دول بیشتر شد لذا در جنگ جهانی دوم تعهد اعلان جنگ به ندرت رعایت شد به نحوی که "از جنگ جهانی دوم به بعد حتی یک مورد جنگ دیده نمی‌شود که به دنبال اعلان جنگ (توسط) یکی از طرفین آغاز شده باشد".^۱ در نتیجه این موضوع که جنگ‌های معاصر بدون اعلان رسمی آغاز میشوند بدین معنی نیست که آثار حقوقی جنگ از میان رفته باشد. حقوق جنگ و بی‌طرفی هنوز هم بخش عمده‌ای از حقوق بین‌المللی را تشکیل می‌دهد.

علاوه بر ملاحظات فوق رویه قضایی بین‌المللی نیز برداشت «سختگیرانه» ای از این شرط مورد بحث یعنی اعلام قبلی تصرف نداشته و اعمال "مؤثر" قاعده تصرف را منوط به آن نکرده است. در واقع در قضایای جزیره پالماس^۲ بین آمریکا و هلند در ۱۹۲۸^۳ جزیره کلیپرتن^۴ بین فرانسه و مکزیک در ۱۹۳۱^۵، گروئنلند شرقی^۶ بین نروژ و دانمارک در ۱۹۳۳^۷ و در قضیه صحرای باختری در ۱۹۷۵^۸ با به کارگیری قاعده مذکور شاخص‌هایی ارائه داد که به کمک آنها می‌توان به درجه اعمال "مؤثر" تصرف پی برد. بر این اساس، حضور دائمی

۱. حمیدرضا ملک محمدی نوری، مفاهیم تعلیق مخاصمات و حالت نه جنگ نه صلح در حقوق بین‌الملل، زیر نظر جمشید ممتاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲، ص ۸.

2. Ile de palmas.

3. F.DE VISSCHER, "l'Arbitrage de l'Ile de palmas", RDILC, 1929.p.735.

4. Clipperton

5. CPA, "l'Affaire de l'Ile de Clipperton", RSA, vol. II, le 28 Janvier 1931.

6. Groënland oriental

7. CPJI, "l'Affaire du Groënland oriental", avis consultatif, série A/B, no.53 le 5 arril 1933.

8. CIJ, "Arrêt de la CIJ Sur l'Affaire du sahar a occidental" le 16.octobre, 1975, Recueil 1972.

و مستمر قدرت متصرف در سرزمینی با شدت قوی جمعیتی مورد نیاز است و زمانی که این حضور در چنین سرزمینی صوری و سمبلیک باشد، ادعای اعمال "مؤثر" تصرف نمی‌تواند مورد استماع قرار گیرد. برعکس، اگر در سرزمین مورد تصرف شمار و شدت جمعیت ضعیف باشد، یک اعلامیه ساده تصاحب کفایت می‌کند. با این وجود معیار جمعیت به تنهایی کافی نیست بلکه وجود درجه‌ای از سازماندهی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز شاخص‌های دیگر جنبه "مؤثر" تصرف را تشکیل می‌دهند. بالاخره از معیارهای مهم دیگر اعتبار تصرف اثبات این نکته توسط متصرف است که او در قالب یک موجودیت یا نظام "حاکمیتی" عمل می‌کند و در نتیجه اعمال و وظایف خاص یک «دولت» را از جنبه‌های اداری، دفاع، تجارت و غیره انجام می‌دهد.

بدین ترتیب با توجه به معیارها و شاخص‌های فوق یک تصاحب "محض" تاریخی یا یک اکتساب دوفاکتو و یا عملی برای انتساب یک سرزمین مورد مناقشه و پر جمعیت به تصرف‌کننده کافی نیست. بلکه آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد اعمال خاص "حاکمیتی" است. به همین دلیل به لحاظ حقوقی تصاحب یا اکتساب مؤثر سرزمین را "اجرای اعمال دولتی"¹ دانسته‌اند و به همین دلیل است که به مسامحه و شاید برای نشان دادن ماهیت حقوقی قاعده "تصرف مؤثر" آن را به "کنترل مؤثر" که همان اعمال "اقتدار متمرکز و مستمر دولتی" است نیز تعبیر و تفسیر می‌نمایند. حدود و ثغور این کنترل را "حقوق عرفی" مشخص می‌نمایند. حقوقی که به ویژه ناظر بر "گذشته" است. یعنی شرایط و مقررات "کنترل مؤثر" را در "زمان" و حتی "مکان" اعمال آن لحاظ می‌نمایند. موضوعی که در مبحث بعدی روشن‌تر می‌شود.

۲- روزآمدی حقوق تاریخی

دو قطبی بودن روابط بین‌الملل در ساختارهای دولتی کم و بیش انعطاف‌ناپذیر در دوره جنگ سرد و رویه معاصر اول در جهت تحکیم نظم حقوقی

1. Darid RUZIE, Droit International Public, Paris: Dalloz, 1992, p.68.

موجود بین‌المللی منجر به این اعتقاد گردیده که جایی برای ادعاهای تاریخی با آثار و نتایج حقوقی وجود ندارد. اما علیرغم همه واقعیتهای و تحولات نظام روابط دول، حقوق تاریخی که تجلی ادعاهای سرزمینی دولتهاست ریشه در منابع حقوق عرفی داشته و آثارش همواره پویا باقی‌مانده است. در واقع حقوق ادعایی یک دولت بر یک سرزمین در یک دوره تاریخی مشخص برای اینکه دارای ارزش حقوقی باشد، باید منطبق بر مقررات عرفی موجود در این دوره باشد. چنان که در مورد تعیین خطوط مرزی به ویژه خطوط مرزی کشورهای رها شده از یوغ استعمار نیز چنین است:

"این واقعیت تاریخی است که تخصیص مرزها را به یک اجتماع بشری مشخص ساخته است"^۱ بدین ترتیب مرزها ریشه در باورها و نظام‌های رفتاری مردم هر سرزمین یا منطقه و در واقع ریشه در عرف محلی می‌یابند: "مرزهای زمینی حاکمیت‌های (صلاحیت‌های) سرزمینی را در تمامیتش محدود می‌سازند... این مرزها در قوه تصور مردمان همچون در ناخودآگاه جمعی‌شان یک بعد اثرگذار - و برای کامل گفتن - یک بعد مقدس و در نتیجه یک نیروی بالقوه شیفته و قابل ملاحظه‌ای را نهفته دارد."^۲

بنابراین اگر قواعد عرفی همواره منشأ مقررات قراردادی و توافق‌ی راجع به اکتساب سرزمین بوده است، منظور قواعدی است که نظام حقوقی خاص هر منطقه یا سرزمین را در عمل شکل داده‌اند. اگرچه این قواعد ممکن است در گذشته به طور صریح بیان نشده باشند، اما می‌توانند بعدها مورد استفاده قرار گیرند و در نتیجه به هنگام استناد آثار و نتایج سنتی یا ناظر بر گذشته را در برداشته باشند. به همین دلیل:

1. Daniel BARDONNET, "Frontières Terrestres et frontières Maritimes", AFDI, 1989, p.4.

2. Nguem QUOC DINH, Partick DAILLIER, Alain PELLET, Droit International Public, Paris: LGDJ, 1987, p.469.

«در حالی که امروزه آنها (قواعد مذکور) دیگر هرگز نمی‌توانند بر هیچ نواحی صحرایی و شاید بر هیچ محیط قطبی اعمال شوند، بررسی شیوه‌های «اصلی» اکتساب سرزمین جز یک نفع و مصلحت تاریخی را نشان نمی‌دهد حتی اگر این شیوه‌ها منسوخ باشند، دعاوی معلق سرزمینی بین دول باید با توسل به قواعد اعمال شده در گذشته و مورد اجرا در زمانی که در آن زمان سرحدات سرزمینی تثبیت شده بود، حل و فصل شوند و نه با اعمال ناظر بر گذشته (واپس گرایانه) قواعد مورد اجرا در حال حاضر برای تخصیص سرزمینها»^۱.

طبق این استدلال رویه قضایی بین‌المللی خاطر نشان ساخته است که این اساساً حقوق گذشته یا نظام حقوقی دوره و زمان مشخص تاریخی است که باید بر حقوق معاصر ترجیح داده شود. به عبارت دیگر اختلاف مربوط به قضیه جزیره پالماس در ۱۹۲۸ در پرتو حقوق مثبت و مورد اجرای قرن شانزدهم ارزیابی می‌شود^۲ و اختلاف مربوط به قضیه صحرای باختری در ۱۹۷۵ با توجه به حقوق قرن نوزدهم تصمیم‌گیری می‌گردد.^۳

در رویه و عمل دولتها نیز روزآمدی حقوق تاریخی مصادیق فراوان می‌یابد. از جمله تمامی ادعاها و اختلافات مرزی و ارضی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه به نحوی در ارتباط با این مفهوم قرار می‌گیرند. به عنوان مثال می‌توان به مسائل مرزی عربستان سعودی و ادعاهای ارضی این کشور از سال ۱۹۱۵ اشاره کرد که آن را مستقیماً در برابر بریتانیا به عنوان کشور حامی شیخ‌نشین‌های تحت‌الحمایه قرار می‌داد و از جمله منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ بین دو کشور مذکور گردید. بنیان این قرارداد را ادعاهای حقوق تاریخی که توسط ابن سعود پادشاه آینده عربستان مطرح گردید شکل می‌دهد. بدین ترتیب طبق مقررات قرارداد مذکور استمرار اعمال حاکمیتی (دولتی) آل سعود محور

1. F.DE VISSCHER, op, cit, (note 14), et CPA. "l'Arbitrage de l'Ile Palmas", RSA, vol. II, 1928, p.389.

2. C.I.J. "l'Affaire du Sahara Occidental" Recueil, 1975.

3. Jhon. C. WILKINSON, Arabia's Frontiers, The Story Of Britain's Boundary In the Desert, London: I.b.Touris, 1991, p. 225 & 5.

تعیین خطوط مرزی بین ریاض و کشورهای همجوار از جمله کویت قسراً می‌گیرند. در قضیه بورمی^۱ در ۱۹۵۲ نیز که اختلاف دیگری را بین دو کشور عربستان و انگلیس پایه گذاشت، بار دیگر توسل عربستان را به مفهوم حقوق تاریخی و در نتیجه قاعده تصرف مؤثر به دنبال داشت.^۲

در بحران فلسطین هم مسائل حقوق تاریخی و آثار ناشی از آن به وضوح در ریشه‌های بحران و ادعاهای حقوقی طرفین قابل تشخیص است.^۳ اعاده حاکمیت ایران بر سه جزیره خلیج فارس (ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک) نیز در همین راستا قابل تبیین است.^۴

وقایع بالکان و جمهوری‌های شوروی سابق پس از فروپاشی این کشور نمونه‌های دیگر روزآمدی مفهوم حقوق تاریخی را نشان می‌دهد. چنانکه صرب‌ها ادعای کوزوو را به عنوان مهد ملت صرب داشتند، حتی یونان نیز مدعی حقوق تاریخی بر مقدونیه که جزء لاینفک یونان تاریخی و کشور الکساندر کبیر بود، می‌باشد. ترکیه نیز به نوبه خود در صدد کشف مجدد ریشه و منشأ مردمش در بخشی بین اورال، دریای مازندران و قفقاز برمی‌آید.^۵

موارد فوق به خوبی نمایانگر پویایی و روزآمدی مفهوم حقوق تاریخی به عنوان بنیان قراردادهای مرزی و ارضی و دلیل بارز و غالباً اصلی اقدامات معاصر دول در این زمینه‌هاست.

1. Bureimi

2. A.S. SAHWELL, Bureimi Dispute, New york: Arab Information Center, 1955, pp. 4 & 5.

۳. اسدالله مبشری (مترجم) «مسئله فلسطین: گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر: چاپ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷، صص ۸۲-۲۵.

۴. از جمله نگاه کنید به :

Jean, J. a. SALMON, "Le Conflit de Souveraineté Sur Abou-Moussa et Les Pelite et Grande Tomb" in: Le Monde Diplomatique, november 1980.

5. Ibid, p.115.

۳- حقوق تاریخی و توسل به زور

برای اینکه به علت واقعی توسل دول به حقوق تاریخی برای توجیه حقوقی اقداماتشان و به ویژه برای توجیه الزامات قانونی شان به موجب منشور بهتر پی ببریم ناگزیر به تبیین دو اصطلاح حقوقی ولاتین Jus ad bellum و Jus in bello هستیم. اولی یا Jus in bello مشکلی را به لحاظ تئوریک ایجاد نمی نماید. در واقع این اصطلاح به طور سنتی دلالت بر شاخه‌ای از حقوق دارد که تحت عنوان "حقوق جنگ" یا "حقوق زمان جنگ" شناخته می‌شود و ناظر بر آداب جنگیدن از جمله شیوه‌ها و وسایل جنگ، حقوق بشر دوستانه و غیره است که از جمله مهمترین منابع آن سیزده کنوانسیون ۱۹۱۳ لاهه و چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو می‌باشد.

بدین ترتیب حقوق جنگ یا به زبان حقوقی معاصر "حقوق مخاصمات مسلحانه" نمی‌تواند اعمال شود مگر هنگامی که تخاصم "به طور مؤثر" جریان یابد.

برعکس، اصطلاح Jus ad bellum نیازمند یک تفسیر است. در دوره معاصر و از پیمان ۱۹۲۸ بریان - کلوگ یا معاهده پاریس تا عصر منشور سازمان ملل متحد جامعه بین‌المللی خواسته است، توسل به زور را ممنوع سازد و جز در موارد استثنایی و تحت عنوان "دفاع مشروع" - اعم از فردی یا جمعی - آن را به رسمیت نشناسد. استثنایی که سرانجام در ماده ۵۱ منشور نیز تصریح می‌شود و بدین ترتیب اصول اعلام شده در بندهای ۲ و ۳ و ۴ ماده ۲ آن را انعطاف‌پذیر می‌سازد.

اما بر این استثناء در عمل و در انطباق با اصول مواد دیگر همین منشور و اسناد مکمل و تشکیک‌ناپذیر آن در خصوص اصل "آمره" حقوق بین‌الملل معاصر یعنی "حق آزادی مردمان (ملل) در تعیین سرنوشت خود" یا به عبارت دیگر "حق مردمان به خود مختاری" و در نتیجه "حق استعمارزدایی" استثنائی دیگر در زمینه کاربرد زور و در اجرای این اصل شکل می‌گیرد که تفاوت آن با

استثناء اولی از جمله در عاملین آن نهفته است: دفاع مشروع خاص "دولتها" است اما دومی خاص "مردمان" و در اجرای حق آنها به "تشکیل دولت حاکم" است. بدین ترتیب مبارزه مسلحانه مردمان برای آزادی خود از یوغ خارجی اگرچه در منشور پیش بینی نشده است اما عرف یا "پذیرش عملی" آن توسط دولتها و تأیید رویه قضایی، توسل به زور را در شرایط مبارزه مذکور "مشروعیت" بخشیده است. بدین ترتیب این نوع توسل به زور که از روح حاکم بر منشور تأثیر پذیرفته است به نوبه خود از طریق اصلاح عرفی بر آن تأثیر گذاشته است و استثناء دیگری را در عرض - و نه در طول - استثناء اول شکل داده است.^۱ این دو استثناء حوزه‌ای را خارج از حقوق مخاصمات مسلحانه باقی گذاشته‌اند که Jus ad bellum یا حقوق قبل از جنگ یا حقوق صلح در آن شکل می‌گیرد. اما بعد "مشروعیت" دو استثناء مذکور و جنبه "قانونیت" این حوزه، "ابهام" و حتی "تعارضی" ایجاد کرده است که امکان هرگونه تفسیر مضیق یا موسع را فراهم کرده است. بدین ترتیب توسل به "حقوق تاریخی" در واقع تمسک به گزینه "مشروعیت" از حیث کاربرد زور برای لطمه وارد نکردن به "قانونیت" از لحاظ منع کاربرد زور است. لذا ادعاهای ارضی در حقوق تاریخی مستقر می‌شوند تا از یک سو هرگونه "تقسیم استعماری" زیر سؤال رود و از سوی دیگر توسل به زور از رهگذر "حق مردمان به خود مختاری" و "حق استعمارزدایی" توجیه و "مشروعیت" آن تأمین گردد.

ب - ادعاهای سرزمینی رژیم سابق عراق نسبت به خوزستان و کویت و توسل به زور علیه دو کشور همسایه (ایران و کویت)

به لحاظ حقوقی مطالبات رژیم بعث علیه ایران و کویت فقط جنبه مرزی نداشته و در زیر سؤال بردن قراردادهای موجود با دو همسایه خود در این زمینه خلاصه نمی‌شد. بلکه و به ویژه اهداف سرزمینی را دنبال می‌کرد. در واقع آن

1. EL-SAYEGH, op.cit., p 358-359 et GROS ESPIELL, op.cit., p.14.

مطالعات بهانه‌ای برای این اهداف بوده است تا بدین ترتیب توسل به زور هم‌بنیان «مشروع» یابد. لذا ادامه بحث را حول دو محور ذیل پی می‌گیریم:

- ۱- ادعاهای ارضی رژیم سابق عراق نسبت به خوزستان و کویت.
- ۲- حقوق تاریخی و مشروعیت بخشی توسل به زور توسط رژیم بعث علیه ایران و کویت.

۱- ادعاهای ارضی رژیم سابق عراق نسبت به خوزستان و کویت

تنش بین بغداد و تهران اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ظاهر می‌شود. در حالی که علل زیادی با ماهیت سیاسی، ایدئولوژیک و استراتژیک می‌توانست منشأ تیرگی روابط دو کشور در ربع آخر قرن بیستم باشد، اما این ادعاهای مرزی و به ویژه ارضی بود که عصاره و جوهر مطالبات رژیم بعث علیه ایران را تشکیل می‌داد لذا بی دلیل نبود که ادعاهای این رژیم نسبت به همسایه دیگر یعنی کویت نیز علیرغم همه تنوع سیاسی و اقتصادی چیزی جز احیای مجدد این مطالبات در اشکال جدید نبود.

بدین ترتیب بغداد، با توسل به حقوق تاریخی از یک سو استان ایرانی خوزستان را هدف قرار می‌دهد و از سوی دیگر تمامیت کشور کویت را. با این حال برحسب نوع هدف، استدلال عراقیها تفاوت می‌یابد. چنان که در مورد خوزستان رژیم بعث طرح تاریخی ایالتی را پی ریزی می‌نماید که نه تنها به لحاظ تاریخی خودمختار است، بلکه از حیث خارجی مستقل نیز می‌باشد. در حالی که نسبت به کویت رژیم مذکور هرگونه خود مختاری تاریخی را انکار و این کشور را جزئی از امپراطوری عثمانی می‌دانست که خود ادعای جانشینی‌اش را داشت. بدین ترتیب ادامه بررسی، مباحث ذیل را ضروری می‌سازد:

۱-۱- خوزستان: تداوم تصاحب و حاکمیت ایران

۱-۲- کویت: حاصل تقسیمی استعماری یا نتیجه یک خود مختاری مستمر؟

۱-۱- خوزستان: تداوم تصاحب و حاکمیت ایران

برای ارزیابی ادعاهای رژیم سابق عراق در زمینه خود مختاری یا استقلال خوزستان، تاریخ این استان را از جنبه حقوقی تا آغاز قرن بیستم و در جریان قرن اخیر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

الف - وضعیت حقوقی استان قبل از قرن بیستم: «استمرار» وضعیت موجود statu quo

این دوره حقوقی - تاریخی خوزستان را می‌توان به دو مرحله قبل و بعد از قرارداد ۱۸۲۳ - که به لحاظ حقوقی حائز اهمیت بسیار است - تقسیم نمود.

الف - ۱ - مرحله قبل از انعقاد قرارداد ۱۸۲۳

خوزستان و اروند رود (شط العرب) دو محور اصلی مطالبات سرزمینی و مرزی عراقی‌ها بر علیه ایران بود^۱ که در قالب حقوق تاریخی ظاهر می‌شد و بدین نحو تبیین می‌شد که حاکمیت بر اروند رود نتیجه حاکمیت تاریخی عرب بر خوزستان است.^۲ در ادامه دکترین خود رژیم بعث شناسایی تعلق خرمشهر و ساحل شرقی اروند رود به ایران در قرارداد ۱۸۴۷ ارزشمندی را از قبل یک امتیاز و واگذاری استعماری از سوی حکومت عثمانی به ایران ارزیابی می‌نمود. با این همه

رتال جامع علوم انسانی

۱. نخستین دلیلی که توسط عراق در دفاع از لغو قرارداد الجزایر ارائه شد این بود که شط العرب که در طول استان اهواز در عربستان قرار دارد، سرزمین عراق است... نگاه کنید به: Tareq.y.ISMAL, IRAN & IRAQ: The Roots Of Conflict, New york: Syracuse University Press, 1982, p.26.

نکته قابل توجه اینکه مؤلف اظهارات فوق را براساس منبع ذیل مستند می‌سازد:

Embassy of Iraq, Arabistan Qutrun Aribiyn Asil (Arabistan: An Authentic Arab Region), Beirut, september 1980, pp 22-36.

۲. «مخاصمه ایران - عراق اساساً موضوع عربستان را در بر می‌گیرد...»، «اشغال عربستان در ۱۹۲۵ یک کام جدید بود که به ایران اجازه داد تا بخشی از آبهای شط العرب را اشغال نماید...» نگاه کنید به:

Nicola FIRZLI, Nassim KHOURY, Elias DIB, Le Conflit Irako-Iranien, (Paris), Edition du monde Arabe, 1981, p. 48 et 104.

خوزستان را تا سال ۱۹۲۵ خود مختار می‌دانست.^۱ بدین ترتیب با ملاحظه امپراطوری عثمانی به مثابه یک قدرت استعماری، نظریهٔ بعثی، عراق را به عنوان یک دولت تازه استقلال یافته و حاصل از تقسیم استعماری قلمداد می‌کرد که صلاحیت به زیر سؤال بردن آثار و نشانه‌های اقدامات قدرت استعمارگر و از جمله مهمترین آنها یعنی تجزیهٔ خوزستان را داراست. مروری بر رهیافت حقوقی حکومت سابق عراق به تاریخ، این امکان را فراهم می‌نماید تا به ارزیابی آن از طریق همان وقایع تاریخی بپردازیم. بر این اساس تحلیل بعثی چنین آغاز می‌شد:

«در هزارهٔ سوم قبل از میلاد مسیح (ع) سرزمین عربستان از آب خارج می‌شود. ابتدا یک جمعیت سامی و اندکی بعد قبائل عرب در آن مستقر می‌شوند. پادشاهی آکادیان مستقر در عراق این جمعیت را تحت اقتدار خود درمی‌آورد. سپس این منطقه باید هدف تجاوز ایلامی‌ها قرار گیرد. بابلیان که از شرق می‌آمدند و تحت حکومت حمورابی قرار داشتند، ایلامی‌ها را شکست می‌دهند و

1. SMAL, op, cit, p.26, philip Rondot, "La Guerre du Chatt-el-Arab" Les Raisons de l'Irar, in Politique étrangère, no.4, paris, IFRI, décembre 1980, P.870, FRIZILI et al.op.cit., p.90.

این منبع اخیر که به طور کامل از ادعاهای رژیم بعث حمایت می‌کرد و متأسفانه در طول جنگ تحمیلی برای ناظران غربی و ظاهراً بی طرف، یا به دلیل عدم شناخت آنها از منابع ایرانی و یا به دلیل انگشت شمار بودن این منابع. یک مرجع پایه و بنیادی محسوب می‌شد، مدعی مقاومت عربی بعد از ۱۹۲۵ بوده و لذا گروه‌های خرابکار عراقی را جبهه‌های آزادی بخش معرفی می‌نمود. اما یقیناً یا اثباتاً هیچ اشاره‌ای به موجودیت این مقاومت ادعایی در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ و اوایل دههٔ ۱۹۵۰ که جنبش ضد استعماری مردم ایران و از جمله خوزستان بر علیه سلطه و منافع نامشروع و غیر قانونی انگلیسی‌ها در استان جریان داشت، نمی‌نماید.

(Ibid, pp.97-100 notamment, p.99) به علاوه شرکت مردم عرب خوزستان در انقلاب اسلامی تحت عنوان تاکتیک خود مختاری در چارچوب استراتژی تجزیه‌تعبیر و تفسیر می‌شود (Ibid, pp.100-104) بالاخره مؤلفین کتاب مورد بحث هیچگاه از خود در خصوص پدیدهٔ ذیل سؤال نکرده بودند:

«پدیده‌ای که تمام خبرنگاران و مفسران جنگ (تحمیلی) را که در آغاز جنگ در ۱۹۸۰ در جبهه حضور داشتند، تکان داده است، این بود که مردم عرب خوزستان بر علیه نیروهای ایرانی قیام نکردند. چنانکه (برخلاف ادعای عراقی‌ها) هرگز با آغوش باز به استقبال ارتش عراق که بعد از سقوط خرمشهر به دروازه‌های دزفول و اهواز رسیده بودند نرفتند». نگاه کنید به:

Paul BALTA (Sous dir.), Le Conflit Irak-Iran 1979-1988, Paris: La Documentation Française, Notes et Etudes Documentaires, No. 4889, 1989, p.39.

بدین ترتیب به تجاوز آنها خاتمه می‌بخشند. آنگاه با تولد دولت آشوری مواجهه‌ایم که علیرغم دوره کوتاه خود، استقلال منطقه را تا ورود کلدانیان حفظ نمودند. پس از این نوبت کلدانیان برای مواجهه با تجاوز خارجی بود. این تجاوز از پادشاهی هخامنشی ناشی می‌شد که حدود ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح (ع) رخ می‌دهد. علیرغم این تهاجم‌ها کلدانیان خود مختاری و قوانین به ارث رسیده از بابلیان را حفظ نمودند. ایالت (خوزستان) تهاجم جدیدی در سال ۲۴۱ پس از میلاد مسیح (ع) را تجربه می‌نماید و آن هنگامی بود که سلسله ساسانی از تبار پارس، سعی در تسخیر عربستان (خوزستان) نمود. (اما) مقاومت مردم به حدی بود که ساسانیان سرانجام از آن صرف‌نظر نمودند...^۱

بدین ترتیب تاریخ سیاسی خوزستان، با ظهور امپراطوری آکادیان آغاز می‌شود که جای خود را به ایلامیها می‌دهند. جانشین اینها بابلیان هستند که ابتدا با آشوریان و سپس با کلدانیان (بابلیان جدید)^۲ جایگزین می‌شوند. بقایای امپراطوری آشوریان توسط مادها از بین می‌رود. هخامنشیان نیز از یک سو به سلطه مادها خاتمه می‌بخشند تا امپراطوری ایران را بنیان نهند و از سوی دیگر پادشاهی کلدانیان را سرنگون می‌سازند برای اینکه شهر مشهور آنها یعنی بابل را به تصرف خود درآورند.^۳

این امپراطوری که بدینسان بنا نهاده می‌شود، جمعیت‌هایی را با اصل و ریشه‌های متفاوت گرد می‌آورد. این گردآوری مردمان مختلف تا ظهور ساسانیان فاتح پارسها یا هخامنشیان تقویت می‌شود. در دوره ساسانیان، امپراطوری ایران

1. FIRZLI & al., op.cit., p57.

۲. برای آگاهی از تحولات جغرافیایی و تاریخی خوزستان نگاه کنید به:

M.ADAMS, "Agriculture & Urban Life In Early Southwestern Iran, Archeological Survey Provides a Basis for Observing Broad Changes During 7000 years of sedentary Life" in: Science, vol. 136, no.3511, 13 aril 1962, pp.109-110.

3. Ibid, p.115.

۴ برای مروری بر تمدن ماقبل تاریخی خوزستان نگاه کنید به:

Ibid, pp.110-115.

به اوج خود می‌رسد. این وسیع‌ترین امپراطوری باستان بود که در شمال بین‌النهرین^۱ و در نتیجه شهر مشهور مدائن را به عنوان پایتخت خود و همچنین ارمنستان و کردستان و در جنوب خلیج فارس و اقیانوس هند^۲ را دربرمی‌گرفت. به دلیل این گستره، امپراطوری در قالب استانهایی سازماندهی گردید که توسط والیانی به نام ساتراپ اداره می‌شد.^۳

علیرغم تعامل دو فرهنگ اسلامی و ایرانی که از کنش و واکنش متقابل ناشی می‌شد، فتح ایران توسط مسلمانان از ادامه تأسیس سلسله‌های مستقل ایرانی جلوگیری نکرد از جمله می‌توان به سلسله طاهریان (۸۷۳-۸۲۰)، سامانیان (۹۹۹-۸۷۴) آل‌بویه (۱۰۵۵-۹۲۳) و سلجوقیان (۱۳۰۰-۱۰۵۶) انکار کرد.^۴ اما واقعیت شگفت‌انگیز این است که در تمام این دوره‌ها، خوزستان به عنوان جزء لاینفک کشور ایران، همواره در تصاحب این کشور باقی‌مانده و تحت کنترل و اقتدار مؤثر حاکمیت آن قرار داشته است. در این خصوص کافی است به اسناد طرفدار دکتترین بعثی بسنده کنیم:

1. Mésopotamie.

2. Sir Jean, MALCOM, l'Histoire de La Perse, T.1, paris, 1821, p.1

بدین ترتیب خلیج فارس یا به اصطلاح نام گذاری یونانی آن " Sinus Persicus "، یک دریای داخلی امپراطوری ایران بوده است.

۳. در خصوص سیاست های کلان ساسانیان نگاه کنید به:

ADAMS, op.cit.p.119

۴. با ایمان آوردن به اسلام، ایرانیان از یک سو با فرهنگ اسلامی انطباق می‌یابند و در این زمینه ثمرات متفکرین و دانشمندان آنها قابل ملاحظه بود. درعین حال و از سوی دیگر ایرانیان آنچنان نفوذی داشتند که روشنفکران و اریستوکرات‌های آنها مشاورین و وزراء دربار خلافت می‌شوند و باعث تحولات فرهنگی در جامعه می‌گردند. از این حیث می‌توان به نفوذ سیاسی و معنوی خاندان برمکی در دوران عباسیان اشاره کرد. در همین راستا است که گفته می‌شود: "بدین ترتیب یک شهر ایرانی می‌تواند مشهود نامیده شود که کاملاً ایرانی است اما به شکل عربی نوشته می‌شود. این وجوه تشابه بین ایرانیان و اعراب به قدری زیاد است که بسیاری از اروپائیان آنها را با یکدیگر اشتباه می‌گیرند."

نگاه کنید به:

A. B. DJAFARI, Statut Juridique du Détroit d'Hormoz, Thèse de Doctorat, Université Paris II, 1976, P. 18. A DAMS, op.cit., pp.119-120

۵. به عنوان مثال نگاه کنید به:

W.MONTGOMERY WATT, Islamic Political Thought, the Basic Concept, Edinburgh, the University Press, 1968, p.99.

“در ۹۳۶ محمدبن و تیک^۱ ارتشی را برای نبرد با البریدی^۲ گسیل می‌نماید تا عربستان (خوزستان) را بازستاند. فردا خیر خود را تحت حمایت بوئیان قرار می‌دهد که پس از موافقت حمایت از او عربستان (خوزستان) را تحت سیطره خود درمی‌آورند. این سرزمین بدین ترتیب با بهاءالدوله یک جزء اساسی دولت او می‌شود. این وضعیت تا پایان دوره بوئیان در ۱۰۵۵ ادامه می‌یابد. سپس نوبت سلجوقیان می‌رسد که منطقه را اشغال نمایند.”^۳

ناگفته پیداست که بوئیان و سلجوقیان سلسله‌های ایرانی بودند که طبق روایت فوق خوزستان تحت حاکمیت آنان قرار داشته است. سلطه مغولان مانع روی کار آمدن حکومت‌هایی که ماهیت ایرانی می‌یابند، نمی‌گردد. از این رو در سال‌های پایانی قرن چهارم میلادی دو دولت بزرگ قدرت سیاسی را در فلات ایران بین خود تقسیم می‌نمایند: در شرق اخلاف تغییر اصل داده تیمور که در حوزه تحت کنترل خود از یک سو ترکستان و از سوی دیگر خراسان، سیستان و افغانستان را قرار می‌دهند و در غرب پادشاهی ایرانی شده اوزون حسن از قبیله ترکمن آق قویونلو آذربایجان، بین‌النهرین، خوزستان، فارس و کرمان را یکپارچه می‌سازد. در ۱۵۰۲ میلادی شاه اسماعیل سلطه صفوی را بنیاد می‌نهد و عظمت گذشته را به ایران بازمی‌گرداند.^۴

با این همه سلسله اخیر که بدین شکل بنیاد می‌شود از این پس خود را در مقابل امپراطوری جوان و قدرتمند دیگری می‌یابد: امپراطوری عثمانی که از قبل در غرب ایران تشکیل می‌شود و به توسعه خود هم در اروپا و هم در آسیا و به زیان همسایگانش ادامه می‌دهد.

1. Mohammad Ibn WATHIQUE.

2. AL-BRIDI

3. FRIZII, op.cit., p.62.

4. M.A. HEKMAT, Essai Sur l'Histoire Des Relations politique, Irano-ottomanes de 1722 à 1747, Thèse de Doctoral, Paris, Les Presses Modernes, 1937,p.2.

نتیجه اینکه نه تنها خطوط مرزی، بلکه قلمروهای منطقه‌ای نیز بین دو امپراطوری مورد منازعه قرار می‌گیرد.^۱ این اختلافات موجب جنگ‌های خونینی را که در عین حال ریشه‌های مذهبی - سیاسی نیز داشت، فراهم می‌آورد که هر بار به قراردادهایی منجر می‌شود. در پی آن صلح شکننده‌ای مستقر می‌گردد و زمانی که موازنه قوا تغییر می‌یابد، مجدداً نقض می‌شود. بدین ترتیب در پایان یک سلسله از جنگها، نخستین قرارداد یعنی قرارداد آماسیه^۲ در ۱۵۵۵ میلادی امضا می‌شود؛ "این قرارداد کاملاً به نفع طهماسب اول بود که چگونگی حراست از امپراطوری شاه اسماعیل را می‌دانست".^۳ صلح آماسیه بار دیگر در ۱۵۶۷ مورد تأیید و امپراطوری قرار می‌گیرد.

قرارداد ۱۵۹۰ استانبول که حاصل یک سلسله جنگ‌های دیگر و برای ایران فاجعه‌آمیز بود، علاوه بر قفقاز ایران، بخش عظیمی از آذربایجان، کردستان و لرستان را به امپراطوری عثمانی ضمیمه می‌سازد. اما پیروزی عثمانی‌ها دیری نمی‌پاید زیرا در ۱۶۱۲ قرارداد جدید دیگری توسط طرفین امضا می‌شود تا پیروزیهای شاه عباس صفوی را پس از شکست ارتش عثمانی، به رسمیت بشناسد. با این همه یک مورد اختلاف همچنان لاینحل می‌ماند: ولایت بغداد.

قرارداد سراب در ۱۶۱۹ "وضعیت موجود" را مورد تصویب قرار داده به طور موقت به تخصیصات ایران و عثمانی خاتمه می‌بخشد. فتح بغداد و کرکوک و موصل توسط شاه عباس منجر به برقراری خطوط مرزی زمان شاه اسماعیل اول می‌گردد که به معنی استمرار تعلق و اعمال حاکمیت ایران در خوزستان بوده است.

در پی یک سلسله از کوتاهترین جنگ‌ها بین دو امپراطوری، طرفین قرارداد دیگری تحت عنوان قرارداد زهاب در ۱۶۲۹ به امضا می‌رسانند که نقطه

1. R.ACHOU BE-AMINI, Le Conflit de Frontière Irako-Iranien, Irano-ottomanes de 1722 à 1747, Thèse de doctoral, Paris, Les Presses Modernes, 1937, P2.

2. le Traité d'Amassia

3. HEKMAT, op.cit, p.31

ختم عصر مخاصمات بین آنها حداقل در دوره حکومت سلسله صفویه نیز بوده است. براساس مفاد این قرارداد، بغداد، بصره و شهرهای دیگری در آسیای صغیر به امپراطوری عثمانی واگذار می‌شود.^۱ در عوض هیچ تغییری نسبت به تعلق قانونی خوزستان به ایران که صفویان "حاکمیتشان را در عمل"^۲ بر آن به خوبی نشان می‌دهند، به وجود نمی‌آید.

اگر چه عثمانیها با استفاده از اختلال و بی‌نظمی حاصل از شورش افغانها و تهاجم ۱۷۲۲ روس‌ها، به اشغال استان‌های نواحی شمالی ایران،^۳ مبادرت می‌ورزند اما سرانجام پس از شکست از نادرشاه مجبور به امضای قرارداد ۱۷۴۶ می‌شوند که در پایه و اساس خود، "وضع موجود ارضی" مندرج در قرارداد زهاب را بدون هیچ اصلاحاتی مورد تأیید و تصویب قرار می‌دهد. نتیجه اینکه خوزستان همچنان در طرف ایران باقی می‌ماند. اعمال موثر قدرت مرکزی در این منطقه به طور طبیعی در دوره حکومت نادرشاه ادامه می‌یابد زیرا تنها پس از مرگ او و تضعیف این قدرت است که قبائل عرب از جمله بنی کعب که توسط صفویان در مکان فعلی شهر خرمشهر استقرار یافته بودند،^۴ از اطاعت از آن سرباز زدند و اقدامات آشوبگرانه‌ای را تحت حمایت عثمانی‌ها به راه انداختند. تحریک عثمانی‌ها با هدف تحمیل سلطه خود بر مناطق جنوبی و از جمله خوزستان

۱. شایان نکر است که «امپراطوری صفوی در گستره نخستین خود (فتوحات شاه اسماعیل) در خارج از فلات ایران، بخشی از ترکستان، قفقاز شرقی، ارمنستان، کردستان و عراق یا بین‌النهرین را نیز در بر می‌گرفت».

2. Ibid, p 37.

3. P.BALTA, IRAN-IRAK, Une Guerre de 5000 Ans, Paris: Edition Anthropos, 1987, p.86.

۴. «قرارداد تقسیم اکتسابات حاصل در ایران با روسیه» که به زبان فرانسه عنوان ذیل را دارد:
 Traité de Partage avec la Russie des Acquisitions Faites sur la Perse
 به تجزیه و انفصال مشترک سرزمین‌های ایران توسط امپراطوری روس و عثمانی جنبه قانونی می‌بخشد.
 متن قرارداد:

G.F.NO NORADOGHIAN, Recueil d'Actes Internationaux de l'Empire ottoman, T.I, Paris: Librairie Cotillon, 1900, pp.233-238.

دنبال می‌شد: "سیاست آنها (بنی کعب) که جهت‌گیری یکسان خود را از دست نمی‌داد، در حفظ اتحاد با ترک‌ها خلاصه می‌شد که همواره بر علیه "اقدام" احتمالی خلع ید توسط حکومت ایران آماده بودند".^۱ این تجزیه و تحلیل به نتیجه ذیل منجر می‌شود:

«اسناد رسمی^۲، گواهی می‌کنند که سرزمین‌هایی که در آن قبایل بنی کعب مستقر بودند، تحت حاکمیت عثمانی‌ها قرار داشته است»^۳. با این همه تجزیه و تحلیل دیگری هم که از نظریه‌های رژیم سابق عراق حمایت می‌کرد، در نقطه مقابل تفسیر قبلی قرار می‌گیرد. بدین معنی که براساس تجزیه و تحلیل مذکور قبایلی که در خوزستان سکونت داشتند، از یک خود مختاری "ناپایدار" برخوردار بودند و با اعلام اطاعت و فرمانبرداری صوری از امپراطوری ایران، استقلال خود را نسبت به تعرضات عثمانی حفظ می‌نمودند.^۴

در چارچوب دغدغه دنبال کردن مفروضات بعثی‌ها، حتی اگر روایت وجود یک خودمختاری عملی یا دوافکتو را بپذیریم، این خود مختاری برای بقای خود در مقابل قدرت مرکزی همواره به یک قدرت خارجی متکی بوده است زیرا برخلاف قبیله اوتوب (OUTOUB)، قبیله اصلی آل صباح در کویت، قبیله مقتدر ولایت فرضاً مستقل خوزستان به ندرت متحد بوده و در نتیجه این واحد به اصطلاح خود مختار فاقد یک اقتدار متمرکز و مستمری بوده است که طبق عرف مشروعیت سیاسی قبیله‌ای^۵ باید در شخص شیخ به عنوان رئیس واحد مذکور تجلی می‌یافت:

«افول امیرنشین بنی کعب به وسیله یک مخاصمه داخلی برانگیخته شد که دامنه‌اش با ستیز و دشمنی بین ایرانی‌ها و عثمانی‌ها شدت یافت»^۶ بدین ترتیب

1. ACHOUB – AMINI, op.cit., p.92.

2. FRIZLI & al. op.cit., p.92.

۳. به زبان عربی و نایاب برای یک پژوهشگر بی طرف.

4. Ibid, p.74

5. ISMAL, op.cit., pp. L2.

6. EL-SAYEGH, op.cit., pp.53-55.

تاریخ خوزستان توسط یک قبیله یا حتی یک خاندانی مثل آل صباح در کویت رقم نمی خورد که تداوم یک اقتدار و کنترل موثر و محلی را تضمین نماید. اقتداری که برای تمام ادعاهای سرزمینی و مبتنی بر وجود احتمالی یک ولایت خود مختار در قالب خوزستان لازم و ضروری است. لذا نبردهای بین قبیله‌ای از یک سو و تمرکز مجدد قدرت توسط کریم خان زند بنیانگذار سلسله زندیه از سوی دیگر، امکان کنترل شورشهای قبیله‌ای را توسط حکومت مرکزی فراهم آورد. نتیجه اینکه نظریه وجود یک قدرت محلی و خودمختار در منطقه به موازات قدرت مرکزی منطبق با واقعیت نیست و شرایط یک استدلال حقوقی را در زمینه مطالبات ارضی تأمین نمی نماید.

الف - ۲ - مرحله بعد از انعقاد قرارداد ۱۸۲۳

در چنین شرایطی قرارداد دیگری بین ایران و عثمانی در سال ۱۸۲۳ منعقد می شود که بر جنبه‌های سرزمینی قرارداد ۱۷۴۶ مهر صحه می گذارد. درست است که قرارداد ۱۸۲۳ مانند همه قراردادهای پیشین در خاتمه جنگ دیگری بین دو امپراطوری در سال‌های ۱۸۲۳ - ۱۸۲۱ و در حالی به امضاء می رسد که نتیجه این جنگ فتح پاره‌ای از سرزمین‌های عثمانی توسط ایرانیان بود، اما این قرارداد برخلاف همه قراردادهای قبلی در مقدمه خود چنین مقرر می دارد:

«... مناطق واقع در داخل مرزهای امپراطوری عثمانی که در جریان جنگ (اخیر) و یا قبل از شروع مخاصمات به تصرف ایران درآمده است از جمله قلاع، نواحی، اراضی، شهرها و دهات باید در وضعیت فعلیشان و در انقضای ۶۰ روز از تاریخ امضای این قرارداد به حکومت عثمانی برگردانده شود»^۱ بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ روابط دو امپراطوری و به عنوان یک «نوآوری حقوقی» در زمان خود، قرارداد با تأکید بر وضعیت موجود اراضی قبل از جنگ که

۱. برای آگاهی از متن قرارداد نگاه کنید به:

توسط قرارداد ۱۷۴۶ تثبیت شده بود، به طور ضمنی بر این نکته یا اصل دلالت دارد که اشغال سرزمینهای یک دولت حاکم توسط دولت دیگر لطمه‌ای نه به تصاحب و نه به حاکمیت دولت تحت اشغال در سرزمین‌های اشغال شده‌اش وارد نمی‌سازد. اصلی که در حقوق بین‌الملل معاصر به رسمیت شناخته شده است.^۱ زیرا ریشه در یک اصل بنیادی‌تری تحت عنوان «لزوم احترام دول به تمامیت ارضی یکدیگر» دارد.

اما ویژگی حقوقی دیگر قرارداد ۱۸۲۳ این است که قرارداد مذکور وقتی اشغال را موجب تغییر «وضع موجود قبل از جنگ»^۲ جنگ نمی‌داند، بدین معنی نیز هست که در اختلافات دو دولت ایران و عثمانی، اشغال موجب هیچ تغییری به لحاظ قانونی در مرزهای موجود آنها نمی‌شود. بالاخره آخرین نکته یا ویژگی قرارداد ۱۸۲۳ را که به قرارداد اول ارزروم نیز مشهور است باید در این واقعیت دانست که قرارداد مورد بحث آخرین متن مورد توافق بود که ایران و عثمانی بدون مداخله قدرت‌های خارجی وقت یعنی روس و انگلیس نهایی نمودند. بدیهی است شرح جنبه‌های سیاسی و استراتژیک این مداخلات از حیطه پژوهش حاضر خارج است. اما برای تبیین مباحث بعدی ناگزیریم به طور خلاصه خاطر نشان سازیم که رقابت روس و انگلیس در منطقه به ویژه در طول قرن ۱۹ و به طور اخص در نیمه دوم آن هزینه‌های به مراتب گزافتری - اگر نگوییم تمامی هزینه‌ها - را برای ایران نسبت به عثمانی در پی داشته است. در واقع اگرچه حفظ منافع حیاتی انگلیس در هند استراتژی امنیت خطوط منتهی به شبه قاره یا امنیت «خطوط حیاتی»^۳ را می‌طلبد و در مهار توسعه طلبی روسها به سمت آبهای گرم خلاصه می‌شد، اما این استراتژی که یک استراتژی غیر مستقیم بود و به هزینه‌های کشورهای ثالث یا حائل انجام می‌شد، نسبت به ایران و عثمانی اشکال متفاوت می‌گرفت. به عبارت دیگر تجزیه تمامیت ارضی ایران در قالب قراردادهای گلستان

1. Ch, ROUSSEAU, Le Droit Des Conflits Armés, Paris: Pédone, 1983, pp.136-141.

2. Statu quo ante

3. Les lignes de vie (life lines)

و ترکمانچای توسط روسیه یا منفک کردن هرات از آن توسط انگلیسی‌ها همینطور تقسیم ایران توسط دو قدرت رقیب در قالب قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و بالاخره تحمیل نظام تحت‌الحمایگی بر این کشور توسط لندن در قالب قرارداد ۱۹۱۹ خدشه‌ای به استراتژی مذکور وارد نمی‌کرد در حالی که در مورد عثمانی: "چون خطر یک جنگ بین این قدرت‌ها که ناشی از فروپاشی مرد بیمار اروپا باشد، خطوط حیاتی بریتانیای کبیر را دچار اختلال می‌نمود و همسایگی با روس‌ها را افزایش می‌داد، حفظ تمامیت ارضی امپراطوری عثمانی راه‌حل الزامی دیپلماسی انگلیس در طول قرن ۱۹ می‌شود."^۱

این دیپلماسی که به نحوی حاکمیت مشترک انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها را بر جاده هندوستان در برداشت، تا سال ۱۸۶۸ یعنی سال آماده شدن کانال سوئز برای بهره‌برداری دوام می‌آورد و با تغییر مسیر «خطوط حیاتی» بریتانیا به حوزه‌های اطراف امپراطوری عثمانی، دیپلماسی مذکور محدود به مناطق غربی و شمالی آن در مجاورت روسیه می‌شود و مناطق عربی این امپراطوری در شرق و جنوب را در بر نمی‌گیرد. به همین دلیل است که قرارداد سری انگلیس و کویت در ۱۸۹۹ در راستای تحولات منافع بریتانیا در منطقه و به زیان امپراطوری عثمانی منعقد می‌شود. در چنین شرایطی از سیاست‌های قدرت‌های توسعه‌طلب در منطقه و در نتیجه جایگاه مطلوب حاصل از آن برای امپراطوری عثمانی است که قرارداد، دوم ارزروم در سال ۱۸۴۷ شکل می‌گیرد. در جریان تنظیم این قرارداد دولت عثمانی می‌کوشد با استفاده از موقعیت مطلوب خود و حمایت ضمنی قدرت‌های میانجی یا به عبارت بهتر مداخله‌گر یعنی روس و انگلیس سرزمین‌های جنوبی ایران در خوزستان و از جمله شهر خرمشهر را به خود اختصاص دهد و بدین ترتیب با انتقال خطوط مرزی به داخل ایران، اروندرود (شط‌العرب) را یک

1. El-SAYEGH, op.cit., p.62.

تنها استثناء این سیاست بریتانیا در مورد عثمانی، استقلال یونان بود که براساس قرارداد ۱۸۳۷ لندن که بین انگلیس و فرانسه از یک سو و روسیه از سوی دیگر به امضاء می‌رسد، تحقق می‌یابد.

رودخانه داخلی سازد. اما نماینده تام‌الاختیار ایران (امیرکبیر) توانست حاکمیت مستمر ایران را بر تمامی بخش‌های خوزستان و از جمله خرمشهر اثبات نماید. در واقع او به نمایندگی حکومت مرکزی یعنی سازمان والی‌گری فارس اشاره می‌کند که از دیرباز در این منطقه وجود داشته و تمامی منطقه از جمله همه بنادر و جزایر جنوبی ایران را از طریق انتساب حکام محلی یا فرمانداران تحت کنترل موثر خود داشت. به همین دلیل بود که در ماده ۲ خود «قرارداد ۱۸۴۷ ارزروم اختصاص این مناطق به ایران را با شناسایی حقوق مسلم این کشور بر آنها تصریح می‌نماید». به عبارت دیگر قرارداد مذکور حاکمیت ایران بر خرمشهر و در نتیجه بر خوزستان را به رسمیت می‌شناسد.^۱ تا جایی که این مناطق هرگز موضوع قراردادهای بعدی ایران و عثمانی و آنگاه ایران و عراق قرار نمی‌گیرند با این همه قرارداد فوق با فشار روس و انگلیس به متن دیگری تبدیل می‌شود که به اصطلاح قرارداد ۱۸۴۸ گفته می‌شد و در واقع تأمین‌کننده خواست دولت عثمانی مبنی بر گسترش حاکمیت این دولت بر تمامی رودخانه بین‌المللی بین دو کشور همسایه یا اروند رود (شط‌العرب) می‌گردد تا بدین ترتیب ریشه تمامی دشمنی‌ها و تخاصمات بعدی آنان گردد.

اما نکته حائز اهمیت این است که از سال ۱۸۴۸ اختلافات ارضی بین دو دولت همسایه فقط به مسائل مرزی و به ویژه مسئله اروند رود محدود می‌شود. بالاخره باید افزود که اگر قرارداد ۱۸۴۷ به حاکمیت ایران در منطقه جنبه قانونی بخشید. بدین جهت بود که در عمل این حاکمیت و قدرت مرکزی به طور مؤثر وجود داشت. و به ویژه - طبق روایت کرزن - زمانی که ایران به سیستم تلگراف برقی مجهز شد و صاحب سلاح توپ پیشرفته‌تری گردید، حاکمیت مذکور تقویت و تحکیم نیز یافت. او اضافه می‌کند که این وسایل ارتباطی به حکومت ایران اجازه داد تا پایان قرن ۱۹ تمامی جنبش‌های جدایی طلب موجود در منطقه را از بین

1. ISMAL, op.cit, p.9.

همین طور نگاه کنید به: منوچهر پارسا دوست، ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۰۱۴)، تهران: انتشار (۱۳۷۰) صص ۹۵-۸۲.

ببرد.^۱ این اظهارات آشکارا در تناقض با داده پردازی‌های بعثی است که می‌کوشید زمان محو شدن ولایت فرضی و مستقل خرمشهر را تا سال ۱۹۲۵ بکشاند...

ب - وضعیت خوزستان در طی قرن بیستم: نقش تعیین کننده نفت

از آغاز قرن بیستم نه تنها تاریخ خوزستان، بلکه تاریخ ایران همچون تاریخ سایر کشورهای منطقه خلیج فارس با نفت رقم می‌خورد در واقع با اختراع کشتی‌های نفت‌سوز در سال ۱۹۰۵ این ماده اهمیت استراتژیک می‌یابد لذا در همین سال بریتانیا شرکت نفت ایران و انگلیس را تشکیل می‌دهد و با فوران نخستین چاه نفت در مسجد سلیمان در ۱۹۰۸ خوزستان به منطقه حیاتی منافع انگلیس تبدیل می‌شود بدین ترتیب بریتانیا که از قبل خلیج فارس را به دریای داخلی خود تبدیل کرده بود و «به همان اندازه در خرمشهر حضور داشت که در تهران»^۲ در نهایت تعیین کننده «قانون در ایران»^۳ نیز بود. اگرچه انگلیسی‌ها دربار ایران را کنترل می‌کردند اما همچنان که گفته شد، مجبور بودند سلطه خود بر این کشور را با روس‌ها که به نوبه خود مناطق شمالی آن را تحت نفوذ و کنترل داشتند، تقسیم نمایند. لذا استراتژی لندن بر ایجاد یک قدرت محلی کاملاً وابسته قرار گرفت که در عمل وظایف یک مستعمره را انجام می‌داد. در واقع انگلیس از رهگذر این قدرت محلی توانسته بود به بهترین شکلی هم امنیت حوزه‌های نفتی تحت سلطه خود را در منطقه تأمین نماید و هم بهانه را برای حضور بیشتر و مستقیم‌تر روس‌ها در ایران بگیرد. لذا استراتژی تجزیه و انفصال خاک ایران که قبلاً با منفک کردن هرات و سه جزیره این کشور در تنگه هرمز جامه عمل به خود پوشیده بود، در خوزستان با شورش شیخ خزعل تبلور می‌یابد:

1. G.N. CURZON, persia & The persian Question, 2 vol. (vol.II), New york: Barnes & Noble, 1966, p.328.

2. BALTA, op.cit, p.95.

3. Ibid, p.93.

«شیخ خزعل خود را برای پیشرفت استقلال امیرنشین خود آماده ساخت. در این راستا همکاری بریتانیا گرانبها جلوه نمود... در این زمان ایران توسط تهاجمات مشترک روسیه در شمال و انگلیس در جنوب به طور قابل توجهی تضعیف گردید. ستیز ایران و انگلیس توسط خزعل که روابط تنگاتنگی را با انگلیس‌ها برای استقلال ایالتش گره زده بود، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تشکیل یک امیرنشین خودمختار و مقتدر در برابر ایران با دیدگاه‌های استراتژیک لندن تطابق داشت که در عمل حمایت خود را از شیخ اعمال می‌نمود. هنگامی که منابع نفتی کشف شد و هنگامی که روسیه ساخت خطوط آهن بین تهران و عربستان (خوزستان) را برعهده گرفت، انگلستان استقلال محمره (خرمشهر) را در ۱۹۰۲ به رسمیت شناخت و قرارداد کمی نظامی با شیخ خزعل در ۱۹۰۵ منعقد ساخت.»^۱

در این خصوص پل بالتا کارشناس برجسته و فرانسوی مسائل خاورمیانه یادآور می‌شود:

«انگلیسی‌ها بدین ترتیب به محض شروع جنگ جهانی اول توانستند یک نیروی نظامی را برای حفظ چاه‌های نفت و پالایشگاه آبادان به منطقه گسیل نمایند.»^۲ بریتانیایی‌ها به موازات این تحریکات در جنوب به همراه روس‌ها در چارچوب قرارداد ۱۹۰۷ مانع هرگونه اقدامات مستقل دوکشور همسایه، ایران و عثمانی، برای حل و فصل اختلافات مرزی فیما بین می‌شدند. بدین ترتیب پروتکل مرزی ۱۹۱۱ بین این دو کشور که در بند ۴ خود توسل به دیوان داوری دائمی لاهه را پیش‌بینی کرده بود، بلااجرا می‌ماند و زمانی که دو قدرت استعماری روس و انگلیس از نیت عثمانی‌ها برای مراجعه به این دیوان جهت حل اختلاف ناشی از نحوه اجرای پروتکل آگاه می‌شوند، برای اجتناب از «بین‌المللی شدن» مسئله در پایان یک جلسه مشترک در ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۲ اعلام می‌کنند:

1. FRIZLI & al. Op.cit., p.53.

2. BALTA, op.cit., p.93.

«به هر ترتیب تصمیم دیوان جز کاهش آزادی عمل قدرت‌های میانجی نمی‌تواند باشد. به همین دلیل لازم است که کمیسیون استانبول^۱ کارش را دنبال نماید. در مواردی که حکومت عثمانی علیرغم امتیازاتی که به او واگذار خواهد شد، خود را سازش‌ناپذیر بنمایاند، دو قدرت وسایل فشار لازم را بررسی خواهند نمود.»^۲

این تلاش‌های روس و انگلیس به انعقاد پروتکل ۱۹۱۳ استانبول منجر می‌شود که براساس آن ساحل چپ و ایرانی اروند رود از جمله بخش‌های خارج از لنگرگاه خرمشهر به عثمانی‌ها واگذار می‌شود و بدین ترتیب تمامی اروند رود جز قسمت مقابل خرمشهر را در اختیار آنان قرار می‌دهد. هر چند که در عمل ایران حاکمیت خود را براساس خط میانه در این رودخانه اعمال می‌نماید تا مبنایی برای به رسمیت شناختن این حاکمیت در قراردادهای بعدی بین دو همسایه گردد.

بسط سرزمین‌های عثمانی به زیان تمامیت ارضی ایران براساس پروتکل فوق در واقع پرداخت ما به آزایی انگلیس‌ها به عثمانی‌ها بود که قبلاً خود مختاری کویت را به نفع لندن و در طی قراردادی که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳ با آنها منعقد کرده بودند، به رسمیت می‌شناسند. واقعیت این است که قرارداد مذکور هنگامی ضروری تشخیص داده می‌شود که انگلیس‌ها به وجود نفت در بورسان^۳ کویت پی می‌برند. اما در همان «پروتکل ۱۹۱۳ نیز بریتانیا نفع خود را محفوظ می‌دارد».^۴ بدین معنی که با گنجانیدن بند ۳ - ث در ماده ۱ به تأمین هر نوع منافع نفتی احتمالی در سرزمین‌های ایرانی واگذار شده به عثمانی می‌پردازد؛ «شیخ محمدره (خرمشهر) با پیروی از قوانین (دولت) عثمانی از حقوق مالکیت خود در خاک عثمانی همچنان بهره‌مند خواهد بود». به لحاظ حقوقی نکته قابل توجه در مفاد فوق

۱. مقصود کمیسیون مختلط پیش بینی شده در قرارداد جنجالی ۱۸۴۸ می‌باشد.

2. Orient, no. 12, Paris, 1959

3. Bourçan

4. BALTA, , op.cit., p.95.

۵. برای آگاهی از متن ترجمه شده پروتکل ۱۹۱۳ نگاه کنید به:

پارسا پوست، همان، صص ۵۲۳-۵۱۵

عبارت "حقوق مالکیت"^۱ می‌باشد در حالی که اگر خود مختاری یا کنترل سران محلی در خرمشهر به طور مؤثر اعمال می‌شود، باید عبارت "حقوق اقتدار یا کنترل"^۲ به کار گرفته می‌شود.

به هر حال لندن در پی سلطه کامل و مستقیم بر ایران بود زیرا به عقیده کرزن "ایران یکی از مهره‌های کلیدی صفحه شطرنجی است که بر روی آن بازی همه جانبه‌ای به منظور سلطه بر جهان جریان دارد."^۳ اما تحولات خارجی نظیر وقوع جنگ جهانی اول، انقلاب ۱۹۱۷ شوروی سابق و انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ این کشور با ایران به همراه مقاومت وطن‌پرستان ایرانی، سبب شد تا تلاش‌های بعدی انگلیسی‌ها برای نیل به هدف مذکور عقیم بماند و ایران هیچگاه تحت‌الحمایه لندن نگردد. در پی این تحولات غائله شیخ خزعل نیز فرو می‌نشیند و او پس از دستگیری به تهران اعزام و در ۱۹۳۶ از دنیا می‌رود. با این همه خوزستان هدف مطامع نفتی بریتانیا باقی می‌ماند تا جنبش ضداستعماری مردم ایران علیه انگلیس یک بار دیگر اصالت و وفاداری مردمان این منطقه را بنمایاند. انقلاب اسلامی ایران جلوه‌گاه دیگر این وفاداری بر علیه سلطه غیرمستقیم و همه جانبه آمریکا بر ایران و بر منابع نفتی آن می‌شود. منابعی که هدف اساسی رژیم بعث را نیز در طرح ادعاهایش نسبت به تجزیه خوزستان تشکیل می‌داد. تجزیه‌ای که طبق محاسبات آن رژیم نه تنها با مقاومتی از سوی مردم عرب این منطقه مواجه نمی‌شد، بلکه در انطباق با خواست و اراده و رضایت آنها نیز قرار می‌گرفت.

همه این وقایع و به ویژه عکس‌العمل مردم خوزستان در برابر تجاوز نظامی حکومت سابق عراق، نظریه‌های بعضی را در مورد وجود یک جنبش اصیل و تاریخی جدایی طلب در بین مردم عرب منطقه نفی نمود. شدت و دامنه عکس‌العمل و مقاومت مذکور به حدی بود که همچنان که گفته شد، برای همه ناظران خارجی دور از انتظار بود و برای ادعاهای رژیم سابق عراق مبنی بر «وجود جنگ آزادی

۱. Droits de propriété (فرانسه) یا rights of propriety (انگلیسی).

۲. rights of suzerainty یا Droits de suzeraineté (فرانسه)

3. CURZON, , op.cit., vol.I, p.4

بخش» و مطالبات «حقوق تاریخی و ملی» در خوزستان نیز اثری باقی نگذاشت. لذا بی‌دلیل نبود که طارق عزیز از مهره‌های اصلی رژیم بعث نومیدانه اظهار داشت: «در مورد عربستان (خوزستان) زمان برای مطرح ساختن مسئله (استقلال) به طور منطقی مناسب نیست به دلیل اینکه وضعیت (جهان) عرب هنوز برای آن آماده نیست. همین‌طور خود اعراب عربستان (خوزستان) به طور رضایت‌بخش برای این کار آماده نیستند در حالی که اساساً مسئله مربوط به آنها می‌شود و عراق مصمم‌ترین حامی هدف و مسئله آنهاست....»

در واقع ادعاهای غیر حقوقی و خیلی گسترده عراقی‌ها که با ویژگی پان‌عربیسم مشخص می‌شود حتی پس از سقوط خرمشهر و با بمباران وحشیانه شهرهای خوزستان نیز نتوانست به یاری آنها بیاید در نتیجه رژیم بعثی مجبور به توجیه ذیل می‌شود:

«اشغال سرزمین، حقوقی را اعطا می‌کند که قبل از شروع جنگ وجود نداشت»^۱ اما این حقوق ناشی از اشغال جنگی را که حکومت سابق عراق ادعا می‌کرد، حتی توسط قرارداد اول ارزروم مورخ ۱۸۲۳ - همچنان که اشاره کردیم - نفی شده بود. به علاوه رویه دولت‌ها و آرای قضایی بین‌المللی نیز مؤید این مطلب است که سرزمینی که تحت اشغال نظامی درمی‌آید، نمی‌تواند به عنوان بخشی از سرزمین ملی دولت اشغالگر محسوب شود. از طرف دیگر طبق همان رویه و آرا، اشغال جنگی به طور قانونی موجب هیچ تغییری در خطوط مرزی یا در حاکمیت دولت تحت اشغال در سرزمینهای اشغال شده‌اش نمی‌گردد.^۲

با توجه به مباحث فوق، بررسی حقوقی تاریخ خوزستان را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

۱. نگاه کنید به متن اعلامیه ۴ نوامبر ۱۹۸۰ رژیم بعثی

2. ROUSSEAU, , op.cit., pp. 133-141 notamment p.137.

۱- خوزستان یک سرزمین بدون صاحب نبوده است. به عبارت دیگر از زمان هخامنشیان جزء لاینفک دولت و سرزمین ایران بوده است و اراده مردمش همواره در جهت این یکپارچگی قرار داشته است. به همین دلیل قدرت مرکزی به طور موثر در آن اعمال شده است.

۲- نظریهٔ بعضی مبنی بر واگذاری استعماری خوزستان که براساس آن نظریه در قالب دولت عثمانی صورت پذیرفته، نمی‌تواند به عنوان یک بنیان حقوقی راه را برای لطمه به تمامیت ارضی ایران از طریق تجزیهٔ استان آن یعنی خوزستان بازگذارد. زیرا حتی اگر یک چنین امتیاز واگذاری را که اساساً صحت ندارد، بپذیریم، چنین نظریه‌ای در مغایرت با «اصل خدشه‌ناپذیری مرزهای به ارث رسیده از استعمار» می‌باشد که دیوان بین‌المللی دادگستری به شکل ذیل در ۱۹۸۶ مورد تأیید قرار داده است: «اصل مذکور یک اصل کلی است و به طور منطقی به پدیدهٔ نیل به استقلال مرتبط و در آن تجلی می‌یابد. هدف آشکارش اجتناب از این امر است که استقلال و ثبات دول جدید با جنگ‌های برادرکشی و ناشی از زیر سؤال بردن مرزها در پی عقب‌نشینی قدرت خارجی در خطر قرار نگیرد»^۱.

در واقع اصل مورد اشاره تنها استثناء بر قاعدهٔ «لوح پاک»^۲ است که براساس آن یک دولت جدید مسئولیتی در قبال اقدامات قبلی استعمارگر ندارد مگر اینکه به آنها رضایت دهد.

1. CIJ, "Affaire du Différend Frontalier Burkina Faso République du Mali", Arrêt du 22.12.1980, Recueil 1986, p.565, par, 20.

همینطور برای آگاهی از بررسی‌های اخیر نگاه کنید به:

J.M.SOREL & P.MEHDI, "l'Uti Possedetis Entre La Consécration Juridique et La Pratique: Essai de Réactualisation", in : AFDI, 1994, pp. 11-40. P.TAVERNIER, "Les Conflits Territoriaux et de Frontières en Asie: la Part du Droit e de la Puissance Dans Les Relations Internationales", in: CEPJTM (université Paris I), Actualités Juridiques et Politiques en Asie, Etude à la Mémoire de tan van MINH, Paris: Pédone, 1988, p.22.

2. Table Rase.

۲- با مطالبه خوزستان، رژیم بعثی بدین ترتیب از تعهدات بارز خود براساس «کنوانسیون ۱۹۷۸ وین راجع به مسئولیت دولت‌ها در زمینه قراردادهای شانه خالی نمود. در واقع عراق از جمله دولت‌هایی است که این کنوانسیون را رسماً مورد تصویب و تأیید قرار داده است. بنابراین برخی از مواد کنوانسیون مذکور به ویژه ماده ۱۱ آن^۲ که جنبه عرفی دارند، قبل از همه به سوی دولی قابل اعمالند که آن را پذیرفته‌اند.

بدین ترتیب استدلال و ادعاهای رژیم سابق عراق نسبت به خوزستان هم از حیث مشروعیت و هم از حیث قانونیت فاقد هرگونه بنیان حقوقی است. اما این امر مانع از آن نیست که دلایل رژیم مذکور را نسبت به کویت مورد بررسی قرار ندهیم.

۱-۲- کویت: حاصل تقسیم استعماری یا نتیجه یک خود مختاری مستمر

به دلیل اهمیتی که بحث در مورد خوزستان به لحاظ حقوقی و کاربردی و به ویژه زدودن برخی ابهامات در این زمینه‌ها برای ما داشت، ناگزیر به اندکی تفصیل بوده‌ایم. اما در بررسی ادعاهای رژیم بعث نسبت به کویت تلاش بر این است که تبیین موضوع مانع از رعایت اختصار نشود.^۲ بر این اساس باید یادآور شد که کویت برخلاف خوزستان اگرچه یکی از ولایات امپراطوری عثمانی را

۱ برای آگاهی از متن نگاه کنید به:

"Conférence des Nations Unies sur la Succession d'Etats en Matière de Traités", in: Documents Officiels, vol.III, 1978.

۲. این ماده که به طور صریح اصل *uti possedetis* را به رسمیت می‌شناسد، مقرر می‌دارد که: «جانشینی دولت‌ها، لطمه‌ای تحت این عنوان الف - به مرزهای برقرار شده توسط یک قرارداد وارد نمی‌سازد، ب - به تعهدات و حقوق برقرار شده توسط یک قرارداد و شامل نظام (حقوقی) یک مرز نیز خدشه‌ای وارد نمی‌کند».

۳. برای آگاهی بیشتر در این خصوص نگاه کنید به منابع ذیل:

EL-SAYEGH, op.cit., p.44 et Solivier CORTEN "Les Origines du Contentieux", in : CDI (ULB), Entre Les Lignes, La Guerre du Golfe et le Droit International, 1991, p.23 et s; Maurice MENDELSON et Susan HULTON, "La Revendication par l'Irak de la Souveraineté Sur Le Koweit, AFDI, p.195 et s.

تشکیل می‌داد، اما ولایتی خود مختار بود.^۱ شیوهٔ اکتساب آن، شیوهٔ تصرف موثر بود که توسط خاندان صباح به عنوان تضمین‌کنندهٔ اقتدار مرکزی در این امیرنشین اعمال شده است. اقتداری که طبق عرف و مشروعیت قبیله‌ای در شخص شیخ یا امیر تجسم می‌یابد.

با این همه تاریخ سیاسی کویت را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود: دوره‌ای که از ۱۷۵۲ با ظهور صباح‌الصباح به عنوان شیخ کویت آغاز و تا ۱۸۹۹ ادامه می‌یابد و دوره‌ای که از ۱۸۹۹ یعنی سال انعقاد قرارداد سری بین کویت و انگلستان آغاز و به استقلال کامل کویت در سال ۱۹۶۱ منجر می‌شود.

اما واقعیت یا عدم واقعیت وجود نوعی قدرت مرکزی کویتی‌ها یا حاکمیت عثمانی‌ها در کویت و کیفیت این حاکمیت یا آن قدرت تا قبل از ۱۸۹۹ هرچه بوده باشد، قدرت مرکزی ولایت خود مختار و سپس دولت کویت از این تاریخ توسط یک سلسله وقایع حقوقی به شرح ذیل مشخص می‌شود که هرگونه مطالبهٔ تاریخی عراق را علیه آن دولت نفی می‌نماید: قرارداد ۱۸۹۹^۲ که در دورهٔ انتساب کویت به

۱. تقسیمات کشوری یا اداری - سیاسی امپراطوری عثمانی به پایتختی قسطنطنیه یا استانبول به شرح ذیل بود:

استان یا ولایت (Wilayat) که مرکب از چند شهر یا سنجاک (Sandjak) معادل ترکی شهر - نگاه کنید به فرهنگ نفیسی) بود و شهر نیز از چند ناحیه یا کازا (casa) معادل ترکی ناحیه، تشکیل می‌یافت. به لحاظ سلسله مراتب سیاسی، والی یا حاکم ولایت نمایندهٔ امپراطور یا سلطان عثمانی بود که عنوان خلیفه را نیز یدک می‌کشید. حاکم سنجاک که در دورهٔ عثمانی Kaimakam (معادل ترکی این نوع حکام) نامیده می‌شد نمایندهٔ والی محسوب می‌شد و بالاخره حاکم ناحیه یا کازا نمایندهٔ حاکم سنجاک تلقی می‌گردید. با این حال به لحاظ سیاسی این سلسله مراتب می‌توانست صوری باشد و بنا به نوع روابط قوای داخلی یا روابط این مناطق با قدرت‌های خارجی حتی حکام مساوون نیز می‌توانستند در حیطهٔ فرمانروایی خود به صورت مستقل و خود مختار عمل نمایند. با توجه به آنچه که گفته شد کویت یک ناحیه یا کازا محسوب می‌شد اما چون در منابع لاتین، همهٔ مناطق مذکور به ویژه مناطق خود مختار تحت عنوان Province یا Principauté به معنی استان یا ولایت آمده است، در پژوهش حاضر نیز از این معادل گذاری کلی برای تبیین بهتر موضوع استفاده شده است. به ویژه همچنان که گفته شد، در عمل و بنا به درجه خودمختاری سلسله مراتب فوق می‌توانست وجود نداشته باشد یا به حداقل میزان خود تنزل یابد: نگاه کنید به:

EL-SAYEGH, , op.cit., pp.38-39 (note7)

2. "L'Accord Entre Le Cherikh MOUBARAK et La Grande - Bretagne, 'Le 23 Janvier 1899 in: C.U.AITCHISON, A Collection of Treaties, Engagements Relating to India & Neighbouring Countries, vol,XI, calcuta, 1933, p.262. Le Texte original (en anglais) a été

امپراطوری عثمانی توسط این امیرنشین با بریتانیا منعقد گردید، برای دو طرف قرارداد به عنوان «مبنا»ی همه اقدامات بعدی آنان محسوب می‌شد. بدین ترتیب قرارداد مذکور اساس قرارداد رسمی تحت الحمایگی را بین لندن و کویت در ۱۹۱۴ فراهم می‌سازد. این وضعیت تا مبادله یادداشت سال ۱۹۶۱ - به مثابه قرارداد - بین طرفین که قرارداد ۱۹۱۴ را فسخ و در نتیجه رژیم تحت‌الحمایگی را لغو نموده به کویت استقلال می‌بخشد، ادامه می‌یابد.

از طرف دیگر قرارداد ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۰^۱ یا قرارداد «حفظ وضع موجود» بین بریتانیا و عثمانی خود مختاری کویت را تقویت نمود و انعقاد قرارداد ۱۹۱۳^۲ بین لندن و استانبول این خود مختاری را تحکیم بخشید. در واقع قرارداد اخیر از یک سو شناسایی وضعیت خود مختار کویت را توسط عثمانی رسمیت می‌بخشد و از طرف دیگر نظام تحت‌الحمایگی انگلیس را بر این امیرنشین مورد تأیید قرار می‌دهد. بدین ترتیب قرارداد ۱۹۱۳ رضایت قدرت ذینفع ثالث - در این جا امپراطوری عثمانی - را که لازم برای تعیین حدود صلاحیت دولت حامی یعنی انگلیس است، تأمین می‌نماید.^۳

reproduit in: Habib ISHOW, *Le Koweit, Evolution Politique, Économique et Sociale*, Paris: Harmattan, coll. Comprendre Le Moyen-orient, 1989, annexe 1, p.175. pour une version Française de l'Accord voir: Salem AL-JABER AL-SABAH, *Les Emirats du Golfe, Histoire d'Un Peuple*, Paris: Fayard 1980, p.49.

1. Le Texte de "l'Accord de Statu Quo Entre l'Empire Ottoman et la Grande Bretagne, Le 11 septembre 1901, in: G.P.GOOCH & H.TEMPERLEY, *Documents In The Origins of The War 1898-1914*, T.10, 2ème partie, Londres: H.M. Stationary Office, 1938, p.42.

2. "La Convention Entre l'Empire Ottoman et Le Gouvernement de Sa Majesté, le 29 Juillet 1913", in: *Ibid*, p.194 et s. Le Texte a été reproduit in: Ahmed S.M. ALBAR, *Les Problèmes de Frontières Dans la péninsule Arabique, de 1919 à Nos Jours*, Thèse, Paris 1, 1979, pp.223-229.

۳. «گستره قوای یک دولت حامی بر سرزمین یک دولت تحت حمایت از یک طرف به قراردادهای تحت الحمایگی بین دولت حامی و دولت تحت الحمایه و از سوی دیگر به شرایطی بستگی دارد که در آن تحت الحمایگی توسط قدرت های ثالث به رسمیت شناخته شده است و در مقابل این قدرت ها قصد بر این است از مقررات این قراردادها برخوردار شد». نگاه کنید به:

CPJI, *Décrets de Nationalité en Tunisie et au Maroc, Avis Consultatif de 1923, série B*, no 4, p.27.

اگرچه این قرارداد به دلیل ورود عثمانیها به جنگ جهانی اول توسط آنها به تصویب نهایی نرسید،^۱ اما طرفین یعنی هم استانبول و هم لندن قبل از جنگ قرارداد مذکور را به مورد اجرا گذارده بودند. اجرای قرارداد ۱۹۱۳ توسط انگلیسی‌ها مؤید الزام آنها به رعایت تعهدشان نسبت به کویت است که از این تاریخ به بعد اساساً بر هدف بریتانیا مبنی بر کنترل انحصاری مناطق نفت خیز کویت استوار است. در واقع طی نامه‌ای خطاب به شیخ کویت در اکتبر ۱۹۱۳ انگلیسی‌ها از او تقاضا می‌نمایند تا با اعطای امتیازات نفتی به هر شخصی که توسط حکومت بریتانیا تعیین یا توصیه نشده موافقت نکند. شیخ کویت نیز در نامه مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۱۳ این تقاضا را می‌پذیرد.^۲

بدین ترتیب نفت کویت یک امتیاز انحصاری انگلیس باقی می‌ماند که حتی توسط قراردادهای ۱۹۱۴ در زمینه تقسیم منافع نفتی در منطقه نیز زیر سؤال نمی‌رود.^۳

در مقابل صرف نظر کردن امپراطوری عثمانی از کویت، میانجیگری انگلیسی‌ها به هنگام انعقاد پروتکل ۱۹۱۳ راجع به تحدید حدود مرزهای این امپراطوری با ایران به منصفه ظهور می‌رسد تا در عوض این عقب نشینی عثمانیها و به بهای متضرر ساختن ایران از یک طرف امتیاز بزرگی به عثمانی‌ها در اروندها رود داده شود و از طرف دیگر بخش عظیمی از خاک ایران^۴ در ناحیه نفت خیز

1. Alan DAY, *Border & Territorial Disputes*, 2^{éd}, Norwich: Longman-keesing, 1987, p.245.

2. "La Correspondance Entre Le Lieutenant-Colonel sir Persy Cox, le Résident politique de la Grande-Bretagne Dans le Golfe Persique et le Cheikh Moubarak Al-SABAH, Gouverneur du Koweït, Concernant les Giguements de Pétrole au Koweït, le 17 octobre 1913, "in " AITCHISON, op.cit., p.264.

3. Marian KANT, *Oil & Empire, British Policy & Mosopotamian Oil 1919-1920*, Londres, 1976, p.227, cité in: sthéphane YERASIMINOS, "Frontière d'Arabie", in: *Hérodote*, no, 58-59. 1490, p.61.

۴. ماده ۷ «پروتکل تحدید حدود مرزی ایران و عثمانی ۱۹۱۳» مقرر می‌دارد: «بدیهی است امتیازی که از طرف دولت شاهنشاهی ایران به موجب قرارداد مورخ ۲۸ می ۱۹۰۱ (۹ صفر ۱۳۱۹ هـ) به ویلیام ناکس دارسی داده شده و اکنون طبق مقررات ماده ۹ آن قرارداد توسط شرکت نفت ایران و انگلیس (محدود) که مرکز آن در وینچسترهاوس (Winchester House) لندن است عمل می‌شود (قرارداد فوق از این به بعد

خانقین نیز به امپراطوری مذکور واگذار گردد که در آن لندن توسط شرکت نفت ایران و انگلیس APOC (در واقع شرکت نفت انگلیس)^۱ چاه‌های نفتی را در اختیار داشت.

به لحاظ حقوقی و در مقام مقایسه حتی اگر طبق نظریهٔ بعضی بپذیریم که در خوزستان خودمختاری وجود داشته است، ایران هرگز چنین حکومتی را به رسمیت نشناخت. اما امپراطوری عثمانی، برخلاف ایران، نه تنها در ۱۹۰۱ به صورت عملی (de facto) نظام تحت‌الحمایگی بریتانیا بر کویت را پذیرفت بلکه در ۱۹۱۳ هم آن را به طور رسمی (de jure) به رسمیت شناخت و هم به ویژه خود مختاری کویت را که ثابت می‌کند:

الف - کویت به طور اسمی و صوری جزئی از این امپراطوری محسوب می‌شده است. در حالی که به لحاظ داخلی از خود مختاری کامل برخوردار بوده است به نحوی که این امکان را برای آن به وجود آورده بود تا در زمینهٔ خارجی نیز به انعقاد قراردادی با کشور دیگر نایل آید.

ب - در گذشته به ویژه از ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۳ کویت از عناصر اساسی و سازنده که برای تشکیل یک دولت مستقل لازم است برخوردار بوده است. در حالی که در همین دوران، بین‌النهرین یا به عبارت صریح تر عراق شاخصه‌های یک دولت را نداشت. بلکه برای یک دورهٔ طولانی کنترل یا حاکمیت موثر عثمانی‌ها

در ضمیمه ب پروتکل حاضر "قرارداد" نامیده می‌شود) به طور کامل و بدون قید و شرط در تمام اراضی که از طرف ایران به عثمانی منتقل شده است برطبق مواد پروتکل حاضر و ضمیمه (ب) آن به قوت خود باقی خواهد ماند^۲، شایان ذکر است که این ماده یکی از مستثنیاتی بود که ایران در ۱۹۲۵ و ۱۹۶۹ مورد استفاده قرار می‌دهد تا موانع غیر قانونی پروتکل مذکور را ثابت نماید. نگاه کنید به:

le Journal Officiel de la Société des Nations (JOSDN), Février 1935, p.119.

۱. در جریان جلسهٔ شورای امنیت جامعهٔ ملل در ۱۹۲۵، نمایندهٔ ایران به این واقعیت اشاره می‌کند که علیرغم عنوان شرکت مذکور که نام دو طرف یعنی ایران و انگلیس را در برمی‌گیرد، در عمل، ایران هیچ نقشی در این شرکت ندارد. نگاه کنید به:

را به شکل بسیار بارزتری از آنچه که رژیم بعث راجع به این حاکمیت در مورد کویت ادعا می‌کرد، تجربه نموده است.^۱

حتی اگر فرض کنیم که عراق جانشین دولت عثمانی^۲ بعد از فروپاشی این دولت پس از جنگ جهانی اول بوده باشد، بازهم این دولت عراق است که همچون سلف خود کویت خودمختار و سپس دولت کویت را به رسمیت شناخته است. این

۱. به طور مثال می‌توان به سلطه مطلق مدحت پاشا در بین‌النهرین یا عراق اشاره کرد. او که عنوان «ولی» یا والی مصر را بر خود داشت و بسیار مورد توجه سلطان عثمانی بود، در سال ۱۸۶۹ نیرویی به بغداد گسیل می‌نماید تا حاکمیت عثمانی را در منطقه تقویت و تحکیم نماید. پیاده کردن نیرو توسط او در الحزا (al-Hasa) که جزء ولایت بصره محسوب می‌شد و منجر به پذیرفتن عنوان Kaïmakam توسط امیر کویت و همچنین قبول امتزاز پرچم عثمانی در این امیر نشین در ۱۸۷۱ گردید از جمله وقایع مهمی بود که رژیم بعث با استناد به آنها ادعای حقوق تاریخی بر کویت را داشت.

۲. این فرضی است که براساس اسناد قراردادی که نظم بعد از جنگ جهانی اول در منطقه براساس آن شکل گرفت، نفی می‌شود. زیرا اگر عراق موقعیت یک دولت جانشین امپراطوری عثمانی را بعد از این جنگ داشت، باید از حقوقی که در قراردادهای سور (sèvres) و لوزان (lausanne) مقرر شده بود، برخوردار می‌شد. در حالی که این قراردادهای هیچ اشاره‌ای به حقوق عراق بر کویت نمی‌کنند. و جز ترکیه را به عنوان تنها جانشین امپراطوری عثمانی به رسمیت می‌شناسند. انکار مقررات این قراردادهای در واقع انکار میانی حقوقی وحدت عراق و به ویژه ادغام استان کردنشین موصل بود که دارای منابع سرشار نفتی است. برای آگاهی از متن قرارداد سور نگاه کنید به:

Bibliothèque du ministère Français des Affaires Etrangères, Congrès de la Paix, Traités et Convention, vol.II, Paris: Imprimerie Nationale, 1920.

و برای آگاهی از متن قرارداد لوزان نگاه کنید به:

BMFDAE, Conférence de Lausanne sur les Affaires du Proche Orient, 1923.

در خصوص مسئله جانشینی دولت عثمانی منابع زیادی وجود دارد که برای اجتناب از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌شود. اما باید اشاره کنیم که در ماده ۹۴ قرارداد سور، ترکیه استقلال موقت، تحت سیستم ماندای جامعه ملل، سوریه و عراق را به رسمیت می‌شناسد. مرزهای بین ترکیه و این دول جدید بدین ترتیب سندیت می‌یابد. اما سایر خطوط مرزی سوریه و عراق موکول به تعیین آنها توسط قدرت‌های بزرگ متحد در طول جنگ می‌شود که به عنوان سرپرست یا قیم عمل خواهند نمود. بدین ترتیب دولت انگلیس به عنوان دولت سرپرست عراق، طی نامه‌ای که از طریق وزیر مختار خود در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۲۹ برای ایران می‌فرستد، درصدد متقاعد کردن این کشور بدین نحو برمی‌آید که به ازای رسمیت شناختن استقلال عراق، نقطه نظرهای ایران در تجدید خطوط مرزی آن، با بغداد مورد توجه قرار خواهد گرفت (JOSDN, op.cit., p.221) اما علیرغم جواب مثبت تهران به تقاضای انگلیسی‌ها موضع لندن در قبال مسائل مرزی بین دو کشور همسایه، نه به نفع ایران بود و نه حتی بی طرفانه!! در این خصوص نگاه کنید به:

Ramesh SANGHVI, Shatt-al-Arab, The Facts Behind The Issues, England, Transorient Books, 1969, p.1.

در خصوص تجدید خطوط مرزی ایران با ترکیه نیز باید خاطر نشان سازیم که علیرغم وجود قراردادهای متعدد مرزی بین ایران و امپراطوری عثمانی، مرز ایران و ترکیه به وسیله قراردادی تنظیم می‌شد که این دو کشور به طور مستقل و داوطلبانه در ۱۹۳۲ به امضا می‌رسانند: نگاه کنید به نامه ایران در جواب به شکایت عراق در خصوص اختلافات مرزی دو کشور در: JOSDN, op.cit, I,221.

شناسایی که به قدر کافی مشهور است، در دو تاریخ سندیت یافته، قانونی می‌شود: ۱۹۳۲ و ۱۹۶۳.

در واقع برای تأمین یکی از شرایط پذیرش عراق در جامعه ملل یعنی تعیین خطوط مرزی این کشور با همسایگانش، نخست وزیر وقت عراق، نوری سعید در نامه موخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۲ خطاب به نماینده سیاسی انگلیس در بغداد می‌خواهد که موافقت مقام یا مقامات ذیصلاح کویتی را در خصوص خطوط مرزی عراق و کویت به شرحی که در نامه فوق می‌آید، به دست آورد. در پی آن امیر کویت نیز طی نامه مورخ ۱۰ اگوست همان سال (۱۹۳۲) که برای نماینده مذکور می‌فرستد، موافقت خود را در زمینه خطوط مرزی موجود که از چندین سال قبل با دخالت انگلیس تعیین شده بود اعلام می‌دارد.^۱ از طرف دیگر در پی مبادله نامه‌های دیگری بین بریتانیا و امیر کویت در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۱ به نظام تحت‌الحمایگی کویت که از سال ۱۸۹۹ در پی قرارداد سری آن با انگلیس مستقر شده بود، خاتمه داده می‌شود. در این نامه‌ها طرفین تصریح می‌نمایند که "قرارداد ۲۳ ژانویه ۱۸۹۹ به دلیل عدم انطباق با حاکمیت و استقلال کویت باطل و بلااثر خواهد بود" بدین ترتیب "دولت مستقل کویت" موجودیت رسمی می‌یابد.

اما با استقلال کویت ژنرال عبدالکریم قاسم نخست وزیر وقت عراق در ۲۱ ژوئن ۱۹۶۱ (دو روز پس از اعلام این استقلال) قصد خود مبنی بر الحاق این کشور به عراق را همچون صدام در ۸ اگوست ۱۹۹۰ اظهار می‌دارد. در پی آن در ۱ ژوئیه ۱۹۶۱ مانور نیروهای عراقی در مرزهای مشترک دو کشور آغاز می‌شود که به اقدامی علیه کویت منجر نمی‌گردد زیرا انگلیسی‌ها با اعزام نیرو به کویت در انطباق با تعهد تأمین امنیت این کشور براساس اسناد استقلال مذکور مانع هرگونه اقدام نظامی عراقی‌ها علیه دولت تازه استقلال یافته کویت می‌شوند. با این همه

۱. برای آگاهی از متن نامه‌ها نگاه کنید به:

زیرسؤال بردن استقلال کویت و تهدید الحاق آن به عراق تا خلع ژنرال قاسم از قدرت در ۱۹۶۳ ادامه می‌یابد. برای رهبری جدید حزب بعث که هدف بهبود و تحکیم روابط با جهان عرب را دنبال می‌کرد، عادی سازی روابط با کویت می‌توانست بهترین وسیله برای تحقق آن باشد. بدین ترتیب بار دیگر شناسایی دولت کویت توسط بغداد از رهگذر انعقاد قرارداد ۴ اکتبر ۱۹۶۳ بین دو همسایه به وقوع می‌پیوندد. براساس مفاد این قرارداد عراق از تمامی مطالبات خود از کویت که به ویژه از سال ۱۹۳۲ مطرح می‌کرد، صرف نظر می‌نماید. در واقع طبق بند ۱ قرارداد مذکور:

«جمهوری عراق استقلال و حاکمیت کامل دولت کویت و مرزهایش را به شرحی که در نامه نخست وزیر عراق در تاریخ ۱۹۳۲/۷/۲۱ مشخص گردیده و توسط حکومت کویت در نامه مورخ ۱۹۳۲/۸/۱۰ پذیرفته شده، به رسمیت می‌شناسد»^۱ تا ۲ آگوست ۱۹۹۰، تاریخ اشغال کویت توسط عراق، قرارداد ۴ اکتبر ۱۹۶۳ همچنان به قوت خود باقی بوده و علیرغم اختلافات مرزی دو کشور هیچگاه مورد اعتراض طرفین واقع نشد. با این همه از ۲ آگوست ۱۹۹۰ عراق ادعاهای حکومت ژنرال قاسم را احیا و بار دیگر از حقوق تاریخی خود بر کویت تحت اشغال سخن به میان می‌آورد. در حالی که هیچیک از مقررات جاری حقوق بین‌الملل به بغداد این امکان را نمی‌داد تا مطالبات خود را از پشتوانه قانونی محکم و محرز برخوردار سازد. به همین دلیل هنگامی که رژیم بعث مجبور شد ادعاهای ارضی خود را مسکوت گذارد، به مطالبات مرزی روی می‌کرد و زمانی که عملاً ناگزیر به بازگشت به «وضعیت قبل از جنگ» می‌شد، هر نوع ادعایی را رها می‌کرد تا بار دیگر آنچه را پذیرفته زیرسؤال بیرد و بار دیگر دور تسلسل جدیدی را آغاز نماید. چنان که تاریخ روابط این رژیم با دو همسایه خود ایران و کویت آن را نشان می‌دهد... اما نتیجه مستقیم همه ادعاهای حکومت سابق عراق علیه دو

کشور همجوار از جمله ادعای حقوق تاریخی چیزی جز توجیه توسل به زور نبوده است.

۲- حقوق تاریخی و مشروعیت بخشی توسل به زور توسط رژیم بعث بر علیه ایران و کویت

توجیه حکومت سابق بغداد از شروع جنگ یا توسل اولیه به زور حول دو اصل قرار داشت: ۱- دفاع مشروع ۲- حق آزادی ملت‌ها (مردمان) به تعیین سرنوشت خود. این دو اصل در واقع دو استثنا بر اصل آمره (Jus cogens) ممنوعیت کاربرد زور در روابط دولت‌ها براساس بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد است. بدین ترتیب رژیم بعث مبادرت خود را در توسل به زور که طبق مدلول این ماده «غیرقانونی» بود با تمسک به دو استثناء مذکور «مشروع» جلوه می‌داد. در واقع آن با استفاده ماهرانه از تعارض موجود بین دو محور «مشروعیت» و «قانونیت» در بنیان‌های حقوقی نظم بین‌المللی معاصر که براساس ممنوعیت جنگ یا مخاصمات مسلحانه استوار است، چنین وانمود می‌کرد که اقدامش به استفاده از زور بر علیه دو کشور همسایه در انطباق با قواعد این نظم می‌باشد. اما مهارت حکومت سابق عراق از حیث نظریه پردازی فقط در استفاده ماهرانه از تعارض حقوقی فوق خلاصه نمی‌شد بلکه ایجاد نوعی انسجام و ارتباط هر چند به طور ضمنی بین برخی اصول و قواعد ظاهراً پراکنده و بدون ارتباط حقوق بین‌الملل معاصر را نیز در بر می‌گرفت هدف عمده بحث ما در این بخش روشن ساختن همین مطلب است که تئوری «مشروعیت بخشی» حکومت مذکور به ویژه در زمینه «حق مردمان به خودمختاری» بر چه اساس و بنیان‌هایی استوار بوده و چگونه قوام یافته است. بدیهی است بحث از تئوری فوق از جنبه دفاع مشروع از حیطة این پژوهش خارج است. به ویژه آنکه ادبیات موجود در زمینه حقوق بین‌الملل معاصر

در کشور ما به اندازه کافی و مطلوب از آن سخن رانده‌اند. بدین ترتیب بررسی را حول محور ذیل پی می‌گیریم:

کاربرد زور تحت عنوان حق مردمان به تعیین سرنوشت خود

برحسب نوع استدلال عراقی‌ها در این خصوص که در ماهیت یکسان اما در شکل اندکی متفاوت است، ادامه بحث را می‌توان به شرح ذیل دنبال کرد:

الف - خوزستان: از کمک مستقیم به مردم عرب استان تا اشغال آن

در این مورد دکتترین حکومت بعث در فرمول ذیل خلاصه می‌شد:

جانشینی دولتها ⇔ اقدام استعماری ⇔ واگذاری استعماری ⇔ حق مردم خوزستان به خود مختاری ⇔ حق استعمارزدایی ⇔ مطالبات سرزمینی ⇔ حقوق تاریخی.

براساس فرمول فوق خوزستان جزئی از امپراطوری استعمارگر عثمانی و تحت حاکمیت و کنترل آن^۱ بوده است، لذا در پی فروپاشی این امپراطوری دولت عراق جانشین آن می‌شود و در نتیجه محق می‌گردد تا اقدامات استعماری عثمانیها از جمله «واگذاری» خوزستان به ایران را زیرسؤال ببرد. بدین ترتیب آزادی مردم عرب عراقی‌الاصل خوزستان به حکومت عراق بر می‌گردد. لذا در مرحله اول مطالبات سرزمینی و در نتیجه حقوق تاریخی عراق در قالب کمک دولت ثالث یعنی رژیم بعث به مردم این منطقه جهت نیل به خود مختاری پوششیده مانده و به شیوه‌ای غیر مستقیم مطرح می‌شود، اما پس از آنکه در عمل وقایع خلاف پیش‌بینی‌های دولت بعث به وقوع می‌پیوندد، در مرحله دوم مطالبات به نحوی مستقیم مطرح می‌شود. بدین معنی که چون خوزستان یک واگذاری یا امتیازدهی از سوی دولت استعمارگر عثمانی به ایران بوده، لذا عراق به عنوان جانشین

۱ «قبایل بنی کعب همواره ارتباط خود را با امپراطوری عثمانی را حفظ کرده‌اند. آنها موظف به پرداخت خراج به والی بغداد بودند که مبلغ آن بسیار بالا بود. به علاوه اسناد رسمی گواهی می‌دهند که سرزمین‌هایی که در آن بنی کعب مستقر بودند، تحت «حاکمیت» عثمانی قرار داشت. بالاخره این منطقه اقدام به اطاعت و فرمانبری از عثمانی‌ها به هنگام فتح ایران توسط آنان نمود». نگاه کنید به:

Frizli & al.op.cit., p.74.

نباید فراموش کرد که طبق نظریه مذکور دوره قبایل بنی کعب عصر طلایی خود مختاری خوزستان بود.

بلافاصل این دولت چاره‌ای جز بازستانی آن منطقه به دلیل حق تاریخی‌اش ندارد. بنابراین اقدام نظامی بغداد چیزی جز اقدام در چارچوب حق استعمارزدایی و اعمال مستقیم این حق مشروع نمی‌باشد.

در واقع از دیدگاه مشروعیت تکیه بغداد بر "اصل امره حق خود مختاری مردمان" در مورد خوزستان بر این فرض استوار بود که مردم آن نه تنها به دلیل همبستگی‌های قومی، فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی یک متحد طبیعی عراق محسوب می‌شوند بلکه و به ویژه با توجه به وجود دشمن مشترک یعنی ایران جای تردیدی برای آن اتحاد باقی نمی‌ماند. نتیجه اینکه مداخله نظامی عراق در خوزستان که تحت عنوان کمک به مردم آن در احقاق حق خود مختاری بود، به طور طبیعی باید استقبال آنان را در پی می‌داشت. اما عکس‌العمل مردم خوزستان در قبال اقدام نظامی بعثیها تجلی «مقاومت» در برابر "تجاوز خارجی" بود. مقاومتی که هزینه‌های گزافی برای آنان دربرداشت: انتقام رژیم بعث در قالب بمباران بدون وقفه مراکز غیر نظامی و مناطق مسکونی شهرهای استان بود. به موازات آن رئیس رژیم سابق عراق نیز از نظریه آزادسازی خوزستان صرف نظر نموده و به قاعده کلاسیک حقوق بین‌الملل یعنی «اشغال جنگی»^۱ توسل جست. در نتیجه از حقوق اشغال سخن به میان آورد:

۱. «صدام حسین قول می‌دهد... نیروهایش به مبارزه تا آنجا ادامه خواهند داد که هر اینچ از سرزمین غصب شده به کنترل مردم عرب برگردانده شود... این سخنان منبع و مرجعی است که ایرانیان توسط آن معنی الحاق استان سرشار از نفت خود یعنی خوزستان را که عراقی‌ها عربستان می‌نامند، برداشت می‌کنند».

نگاه کنید به:

Erie HOOGLUND, "Strategie & Political Objectives in the Gulf War" in: C.JOYNER (ed), the Persian Gulf War, New York London Greenwood press, 1990, p.41.

در همین راستا باید افزود: "عراق همچنین امیدهای "آزادسازی" خوزستان در جنوب غربی ایران شامل منابع نفتی گسترده و اکثریت عرب نژاد را در سرپرورنده بود. بعثی‌ها همواره این استان را بخشی از سرزمین مادرزادی عرب تلقی نموده اند"؛ "سرانجام یک نقطه ختام قطعی بر این افسانه که خوزستان عرب بوده و می‌تواند آزاد شود، گذاشته شد".

Phebe MARR, "The Iran-Iraq War: The View From Iraq" In: Ibid, p 63 & 65.

همینطور نگاه کنید به:

«اشغال یک سرزمین در جریان یک جنگ، حقوقی را اعطا می‌کند که قبل از شروع جنگ وجود نداشت» عکس‌العمل مردم خوزستان در قبال تهاجم نظامی عراق نه تنها این تهاجم را از هر گونه «مشروعیت» ادعایی عاری ساخت، بلکه نمونه‌بارزی از تجلی اراده آزاد آنان در تعلقشان به کشور خود ایران و رای هرگونه تعبیر و تفسیر تاریخی بوده است.

اما از دیدگاه قانونیت نیز اقدام نظامی بغداد بدون پایه و اساس حقوقی بوده است. حتی اگر بپذیریم که طبق ادعای رژیم سابق بغداد همه عناصر لازم برای یک مبارزه آزادی‌بخش به ویژه وجود یک جبهه آزادی‌بخش فراهم بوده است. زیرا حقوق بین‌الملل معاصر کمک‌های غیر مستقیم یک دولت ثالث اعم از نظامی، اقتصادی و غیره را به مردم درگیر مبارزه ضد استعماری می‌پذیرد. اما اجازه یک کمک مستقیم یا به عبارت دیگر اجازه مداخله نظامی خارجی را به نفع این مردم که می‌خواهند بر سرنوشت خود حاکم شوند، نمی‌دهد^۱ به دلیل اینکه: «اگر هدف این مبارزه خاتمه بخشیدن به حضور یک قدرت خارجی است، مبارزه مذکور بنا به الزام واقعیت‌ها نیز یک غایت تاریخی دارد که حداقل به همان اندازه

Bernard REICH, "Israël & The Iran-Iraq War, In: JOYNER, op.cit., p.76, G, MacDONALD, "Iran, Iraq, & the Cease - Fire Negotiations: Contemporary legal Issues" In: Ibid, p.219.

۱. بیانیه مورخ ۴ دسامبر ۱۹۸۰ صدام حسین در مجلس ملی عراق. متن در:

P.RONDOT, "La Guerre du Chatt-el-Arab, Les Raison de l'Irak" in : Politique Etrangère, No.4, Paris, IFRI, décembre 1980, p.875.

همچنین نگاه کنید به تفسیر طارق عزیز در خصوص عکس‌العمل مردم عرب خوزستان :

FRIZLI & al., op.cit., p.160.

همینطور نگاه کنید به:

Le Monde, 6 Novembre 1980.

و بالاخره مقایسه کنید با ماده ۳ (a) قطعنامه (XXIX) ۳۲۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ راجع به تعریف تجاوز که طبق آن ارتکاب به تجاوز نظامی از بین اقدامات دیگر، از جمله با اقدامات ذیل تحقق می‌یابد: «تهاجم یا حمله نیروهای مسلح یک دولت به سرزمین دولتهای دیگر یا هرگونه اشغال نظامی هر چند موقت ناشی از چنان تهاجم یا حمله‌ای یا هرگونه ضمیمه‌سازی سرزمینی یک دولت یا قسمتی از آن با استفاده از زور».

مهم است: تجربه و آموزش مردم در حال نبرد از عظمت توأم با مشقت استقلال ملی، از درد بدون انقطاع اما ستایش برانگیز خودآگاهی، آگاهی ملی^۱.
 از طرف دیگر حکومت سابق عراق از دیدگاه مذکور (قانونیت) در پی یافتن دلیلی دیگر برای پیشدستی در اقدام نظامی از رهگذر تصرف سرزمین‌های اعراب به وسیله اسرائیل برمی‌آید در این خصوص طارق عزیز اظهار داشت:
 "به همان ترتیب، عراق طراح برگزاری اجلاس سران در بغداد بوده و طی قراردادی با سوریه خود را متعهد ساخته است... عراق یکی از کشورهای جبهه پیشرو است که در تمامی جنگ‌ها بر علیه دولت صهیونیستی شرکت داشته است^۲
 هیچ‌کس عراق را نخواهد بخشید اگر این کشور تحت هر بهانه‌ای به نتیجه امتناع از شرکت در جنگ تازه‌ای که ممکن است بر علیه اسرائیل رخ دهد، برسد"^۳.

۱. "اصل تعیین سرنوشت خود (اصل مختاری)، همچنان که در بیشتر اسناد بین‌المللی مقرر شده، هیچ اشاره‌ای به حق درخواست کمک مستقیم خارجی در رابطه با مردم در حال مبارزه برای تعیین سرنوشت خود را شامل نمی‌شود. بنابراین چنین حقی توسط حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته نشده است." نگاه کنید به:

Antonio TANCA, *Foreign Armed Intervention In Internal Conflict*, Boston/London, Nijhoff publishers, 1993, p. 107.

همینطور نگاه کنید به:

Gourmo Abdou Lo, *Assistance Militaire et Droit Des Peuples à Disposer d'Eux-Mêmes*, Thèse, Nancy II, 1984-85, p.480, notamment pp.493-508.

۲. مشخص نیست که طارق عزیز از چه جنگی صحبت می‌کرد. زیرا عراق نه در جنگ ۱۹۶۷ و نه در جنگ ۱۹۷۳ شرکت نداشت. در یک مرحلهٔ فرسایشی جنگ تحمیلی و همزمان با بربادرفتن امید عراقی‌ها به دستیابی به یک پیروزی سریع و قطعی بر ایران، رئیس رژیم بعثی نیز در زمان تهاجم اسرائیل به لبنان در ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۲ درصدد ارتباط‌دهی دیگری بر می‌آید. او اعلام می‌دارد که مایل است، تلاش‌هایش را برای دفاع از سرزمین اعراب علیه اسرائیل متمرکز سازد. تهران که قربانی تجاوز نظامی رژیم مذکور بود. حسن نیتی نزد این رژیم نمی‌یابد و به نیت پنهانی صدام مبنی بر تدارک یک حملهٔ غافلگیرانهٔ دیگری بدین بهانه مشکوک می‌گردد. روند بعدی جنگ به ویژه باج خواهی بعثی‌ها پس از پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ نشان داد که تردید ایرانیان بدون علت نبوده است. اشغال نظامی کویت در ۱۹۹۰ توسط همان رژیم نیز خلاف ادعای حکومت سابق عراق مبنی بر دفاع از سرزمین‌های عربی را ثابت نمود. نکتهٔ قابل توجه این است که در قضیهٔ کویت نیز این حکومت درصدد برقراری ارتباط دیگری بین اقدام غیر قانونی خود و اشغال فلسطین توسط اسرائیل برمی‌آید.

بدین ترتیب بغداد می‌کوشید تا اقدام غیر قانونی خود یعنی اشغال اراضی ایران و از جمله خوزستان را با اقدام غیرقانونی دیگری یعنی اشغال سرزمین اعراب توسط اسرائیل موجه جلوه دهد. در حالی که تمامی این تلاش‌ها که عراقی‌ها برای قانونی کردن یک اقدام غیرقانونی توسط اقدام مشابه به عمل می‌آوردند، چیزی جز همسان سازی از جنبه غیرقانونی و غیر مجاز نیست و این امر نیز بدیهی است که یک عمل ناروا را نمی‌توان با مقایسه با عمل ناروای دیگری که در سطح بین‌المللی به غیر قانونی بودن شهرت دارد، قانونی و مقبول ساخت ...

ب - کویت: از حق مردم کویت به خود مختاری تا ادعای حقوق تاریخی بر این کشور.

دلایل حقوقی رژیم بعث در تهاجم نظامی به همسایه دیگر خود به لحاظ صوری تقریباً همان دلایل - با اندک تغییراتی - بود که این رژیم در تجاوز نظامی‌اش به ایران مطرح کرده بود و می‌توان در فرمول ذیل خلاصه کرد:

جانشینی دولت‌ها ⇔ تقسیم استعماری ⇔ دولت جدید کویت ⇔ حق مردم کویت به خود مختاری ⇔ حق استعمارزدایی ⇔ مطالبات سرزمینی ⇔ حقوق تاریخی.

در اینجا نیز حکومت سابق عراق باز خود را وارث بلافصل دولت عثمانی - البته با ماهیتی کاملاً متفاوت - تلقی می‌کند. بدین معنی که این بار دولت عثمانی نه تنها قدرت استعماری نیست بلکه اساساً خود قربانی استعمار و به ویژه استعمار بریتانیا بوده و نتیجه تقسیم میراث آن از جمله تشکیل دولت جدید کویت به عنوان ثمره استعمار می‌باشد. نقش این دولت هم ادامه همان نقش استعماری از طریق ممانعت از حاکمیت مردم عراقی الاصل کویت بر سرنویشت خود است. لذا برای بغداد به عنوان جانشین حکومت عثمانی ادامه این وضعیت غیرممکن و فوری‌ترین مأموریتش نجات مردم خود از نوع سلطه استعمار آل صباح است. اما مسئله این است که اگر در خوزستان طبق دیدگاه بغداد جنبش آزادی بخش ملی

وجود داشت و مداخله نظامی آن در جهت کمک به این جنبش توجیه می شد، مردم کویت برای نجات خود فاقد چنین سازمانی هستند تا آنها را نمایندگی نموده و هدایت مبارزات مشروعشان را برعهده داشته باشد. لذا اصل حق خود مختاری مردم کویت جای خود را به حق استعمارزدایی می دهد تا هم به لحاظ حقوقی جنبه «مشروع» توسل به زور برای رژیم بعث حل گردد و هم از این رهگذر، رژیم بتواند برای خود نقش یک جنبش آزادی بخش قائل شده، مسئله‌ای از حیث اقدام مستقیم نداشته باشد.

صرفنظر از اینکه واقعیتهای تاریخی کویت که نظریه مشروعیت رژیم بعث در زمینه توسل به زور بر آنها استوار شده همه در جهت نفی ادعاهایی که رژیم مذکور را به این نتیجه در کاربرد زور می رساند. باید اضافه کرد که نظریه فوق عمداً این مسئله را نادیده می گیرد که مبارزه برای نیل به خود مختاری فقط برای «مردم» تحت سلطه مستقیم خارجی در اشکال استعمار، تبعیض نژادی و یا اشغال و در نتیجه برای نمایندگی این مردم در قالب «جنبش آزادی بخش ملی» مشروع می باشد. در حالی که این حق مشروع برای «دولت‌ها» فقط در شکل «دفاع مشروع» به رسمیت شناخته شده است. بنابراین بدون دلیل نیست که در حقوق بین‌الملل معاصر هر نوع کاربرد زور توسط دولت‌ها تحت هر عنوان دیگری غیر از «دفاع مشروع» نه تنها از مشروعیت برخوردار نیست، بلکه از جنبه قانونی هم به دور است. بنابراین بدون دلیل نیست که در مقررات جاری حقوق بین‌الملل بحث از کاربرد زور در موضوع اکتساب سرزمینهایی که بلاصاحب نیستند و از جمعیت لازم برخوردارند «سالبه به انتقاع به موضوع» می‌گردد.^۱

با این همه باید یادآور شد که رژیم بعث برای تکمیل دکترین خود از جنبه «قانونی» مسئله نیز غافل نبود و می‌کوشید تا مستندی از رهگذر تصمیم سازمان

ملل متحد در ۱۹۶۰ در قضیهٔ "گوا"^۱ به نفع توسل به زور توسط یک دولت که در این مورد هند بوده است در جهت اعمال حق "استعمارزدایی" بی‌ابد اما سرانجام ناگزیر بود بپذیرد که باز این سازمان ملل متحد بود که در سال ۱۹۸۲ در قضیهٔ جزایر مالویناس (فالکلند) کاربرد زور به وسیلهٔ دولت‌ها را تحت عنوان حق مذکور مورد تصویب قرار نداد.^۲



1. Goa

2. Rene-Jean Dupuy, "l'Impossible Agression, Les Malouines Entre l'ONU et l'OEA", In: AFDI, 1982, pp.326-353 notamment pp.339-342.

نتیجه

در پژوهش حاضر تلاش بر این بوده است که جنبه‌های مختلف مفهوم حقوق تاریخی را به ویژه در ارتباط با مسئله کاربرد زور هم به لحاظ نظری و هم از رهگذر تجربه‌های اخیر مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم. بررسی‌های به عمل آمده نشان داد که حقوق تاریخی نه تنها مفهومی پویا، بلکه نسبتاً جامع نیز بوده و در ارتباط تنگاتنگ با برخی از مفاهیم حقوقی مهم دیگر قرار دارد. به همین دلیل مسائلی که در زمینه مفهوم حقوق تاریخی مطرح است، تنها به ابهاماتی که ممکن است هنوز راجع به این مفهوم وجود داشته باشد، خلاصه نمی‌شود، بلکه ابهامات موجود در زمینه‌های دیگر حقوق بین‌الملل از جمله موضوع مشروعیت را نیز دربرگرفته و آنها را تشدید می‌نماید. اگر این پژوهش توانسته باشد اندکی از ابهامات مذکور را برطرف کرده باشد، نیل به مقصود شده است.